

# آذر حش اشانی

برو چسکند  
عبدالرشید

ترجمہ: نجم الدین شوکتیار

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

براي دانلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا النُقَافِي)

بۆدابهزاندنی چۆرهها کتیب:سەردانی: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)



[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)

للکتاب ( کوردی ، عربی ، فارسی )

برووسکه چاندن

(آزخشی افشانی)



# برووسکہ چاندن

(آذرخش افشانی)

شاعر: عبداللہ پشیو

مترجم: نجم الدین شوکتیاریان

چاپ اول

۱۳۸۸ ش

سرشناسه، پشیو، عبدالله ۱۹۴۷ میلادی  
 عنوان و نام پدید آور: برووسکه چاندن (آذرخش افشانی) / شاعر: عبدالله پشیو؛  
 مترجم: نجم‌الدین شوکتیاریان  
 مشخصات نشر: انتشارات مظهري، ۱۳۸۷  
 مشخصات ظاهري: ۱۱۳ ص  
 شابک: ۵-۲-۹۰۵۸۵-۶۰۰-۹۷۸ در نظام ISBN و EAN  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
 موضوع: شعر کردی عراق، قرن ۲۰، ترجمه شده به فارسی  
 شناسه افزوده: نجم‌الدین شوکتیاریان (۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م)  
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۴۵۷ ب ۶۴۳ س ۳۲۵۶/ PIR  
 رده‌بندی دیویی: ۹/۲۱ فا ۸  
 شماره کتابشناسی: ۱۶۲۹۵۷۹

انتشارات مظهري  
 سنندج-بلوار پاسداران-شالمان  
 تلفکس: ۰۸۷۱۶۶۶۰۲۱۱



شناسنامه‌ی کتاب:

نام کتاب: برووسکه چاندن (آذرخش افشانی)

شاعر: عبدالله پشیو

مترجم: نجم‌الدین شوکتیاریان

مقدمه (کردی و فارسی): یحیی مظهري

ویراستار: سلما ساعدی

طراح جلد: ناری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: فیان کامپیوتر، سوران عبدی، ۲۲۶۷۴۸۰

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

ناشر: انتشارات مظهري

چاپ اول

شابک: ۵-۲-۹۰۵۸۵-۶۰۰-۹۷۸

مجوز دائم وزارت ارشاد اسلامی: ۱۵/۷۳۲۶-۳۲ مورخ: ۸۸/۶/۲۴

سال چاپ: ۱۳۸۸

«حق چاپ برای ناشر محفوظ است»

**❧ قبل از مطالعه‌ی کتاب ❧**  
**به تصحیح اغلاط چاپی زیر اقدام فرمایند.**

| ردیف | صفحه | سطر     | غلط چاپی                | صحیح                     |
|------|------|---------|-------------------------|--------------------------|
| ۱    | ۱۰   | ۲۱      | و مفهوم کلی آن          | و مفهوم کردی آن          |
| ۲    | ۱۶   | ۷       | کورده‌کانی عیراقدا      | کورده‌کانی عیراق‌دا      |
| ۳    | ۱۸   | ۲۳      | مانایّ وشه‌کان          | مانایّ وشه کوردیه‌کان    |
| ۴    | ۳۴   | ۲۰      | که‌ک له ره‌خنانه        | که‌ک له ره‌خنانه         |
| ۵    | ۳۹   | سطر دوم | بگو:                    | بمن بگو                  |
| ۶    | ۳۹   | سطر ۱۱  | و افسار نهی             | افسار نهی                |
| ۷    | ۳۹   | ۱۴      | و به دیگر ساعت          | به دیگر ساعت             |
| ۸    | ۳۹   | ۱۸      | و به دیگر ساعت          | به دیگر ساعت             |
| ۹    | ۶۱   | ۲       | پژمرده گشت عمر گلشت     | پژمرده گشت عمر گلت       |
| ۱۰   | ۷۹   | ۱۵      | گر بمیریم تازه پیروزیم  | گر بمیریم باز پیروزیم    |
| ۱۱   | ۸۴   | سطر آخر | خواهمش مکید تا آخرین دم | خواهمش مکید چون آخرین دم |





## فهرست مطالب

|         |                                       |
|---------|---------------------------------------|
| ۸.....  | پیشگفتار                              |
| ۱۶..... | پیشه کی                               |
| ۲۶..... | مقدمه کردی و فارسی استاد یحیی مظهری   |
| ۳۱..... | پیشه کی بو برووسکه چاندن              |
| ۳۵..... | ایده                                  |
| ۳۶..... | تا نصف راه آمده‌ایم                   |
| ۳۷..... | برای یک کولی                          |
| ۳۹..... | راز                                   |
| ۴۰..... | تمنا                                  |
| ۴۱..... | برای روزا                             |
| ۴۲..... | تنهایی                                |
| ۴۴..... | دفتر سرخ                              |
| ۴۶..... | دیروز و امروز                         |
| ۴۷..... | سکوت                                  |
| ۴۹..... | خودکشی                                |
| ۵۰..... | خو                                    |
| ۵۱..... | در شهر روم یا «نامه‌ای از روم به مسکو |
| ۵۳..... | چقدر می‌ترسم                          |
| ۵۴..... | جدایی                                 |

|    |                                 |
|----|---------------------------------|
| ۵۵ | برای شوان [خواننده‌ی مشهور کرد] |
| ۵۸ | کولای                           |
| ۵۹ | آخرین درس                       |
| ۶۰ | تحیری                           |
| ۶۱ | از هاینه                        |
| ۶۲ | حرص و آز                        |
| ۶۳ | افروختن                         |
| ۶۴ | میعاد                           |
| ۶۵ | رودبار                          |
| ۶۶ | عقاب و درخت                     |
| ۶۷ | ترس                             |
| ۶۸ | غریبه                           |
| ۶۹ | حسرت                            |
| ۷۰ | مردن                            |
| ۷۱ | جوانی و پیری                    |
| ۷۲ | شاهکار                          |
| ۷۳ | شادی                            |
| ۷۴ | دونیم شدن                       |
| ۷۵ | مرد                             |
| ۷۷ | در یک باغ                       |
| ۷۸ | تمنای درون                      |
| ۷۹ | تا چراغ ما نسوزد                |
| ۸۲ | کشیک دادن                       |
| ۸۳ | گمان                            |
| ۸۴ | گر سببی بود                     |
| ۸۵ | برای مارگریت                    |
| ۸۷ | اعتراف                          |
| ۸۸ | خودمختاری                       |
| ۹۰ | گنجینه                          |
| ۹۱ | چلچراغ و شمع                    |

|          |                       |
|----------|-----------------------|
| ۹۲.....  | شفاف بینی             |
| ۹۳.....  | گوهر                  |
| ۹۴.....  | گفتگوها               |
| ۹۶.....  | دیوار                 |
| ۹۷.....  | زن                    |
| ۹۹.....  | کنگره‌ی ظروف شیشه‌ای  |
| ۱۰۰..... | تو دلتنگی             |
| ۱۰۱..... | تولد                  |
| ۱۰۲..... | برای یک اینترناسیونال |
| ۱۰۳..... | برای هنرمندی          |
| ۱۰۵..... | دستفروش و خر          |
| ۱۰۷..... | امید                  |
| ۱۰۸..... | فهره‌ه‌نگوک           |

## پیش‌گفتار

در ایام جوانی و در اولین سال‌های قبل و بعد از ورودم به دانشگاه یعنی سال‌های ۵۳-۱۳۵۲ با آثار و افکار استاد عبدالله پیشو (عبدوللّا پەشیو) آشنا شدم. این آشنایی هنگامی قوت بیشتری گرفت که جریان غیر اتفاقی دیدار شاه ایران و صدام حسین در فرودگاه الجزایر روی داد و همین دیدار به ظاهر ساده ضربه‌ای هولناک به مناسبات جنگ کردهای عراق با صدام زد. به طوری که پیامدهای این دیدار عمدی منجر به آن شد تا ملا مصطفی بارزانی که در آن هنگام رهبر منازعات کردها با صدام بود از هوادارانش خواست اسلحه‌ی خود را به زمین بگذارند و در این میان چه بسیاری از همین هواخواهان خود را زنده زنده در آتش سوزاندند و یا با گلوله به زندگی خویش خاتمه دادند. شاه ایران با به آب دادن دسته‌گلی این چنین و عدم همکاری تسلیحاتی با کردها عملاً آن‌ها را در منگنه قرار داد و از ادامه‌ی فعالیت جنگی علیه صدام بازداشت. و چون بدنامی جهانی را با این عمل برای خود خریده بود برای آن که سناریوی ریاکاری خود را تکمیل کند و از طرف دیگر هم زیر فشار جهانی ایرادهای وارده بر خود قد راست نماید اجازه داد آوارگان کرد عراقی وارد ایران شوند. و در بخش‌هایی از آن اسکان یابند. بر این اساس هزاران پیشمرگ آواره و وابستگان آن‌ها به خاک ایران سرازیر شدند. در همان ایام روزی در اتوبوس مسیر راه تبریز- سنندج با دو تن از این آوارگان به ایران آمده آشنا شدم. و در مسیر راه، سخن به اشعار انقلابی شاعر کرد ماموستا عبدالله پیشو کشیده شد. که یکی از آن دو تن به نام کاک احمد غاندی (امید است که در عین سلامت و عافیت باشند) از سری شعرهای دوازده درس برای کودکان، چند سروده برایم خواند و توضیح داد که مرا سخت تحت‌تأثیر قرار داد. به طوری که پس از آن دیدار برای یافتن آثار این شاعر کنکاش بسیار کردم. چرا که در آن ایام صدام و صدامیان اجازه نمی‌دادند آثار این شاعر منتشر شود و خود شاعر هم در تبعید بود. با وجود این در آن هنگام دفترهایی از این شاعر هم‌چون «فرمیسک و

زام» (اشک و زخم)، «بتی شکاو» (بت شکسته)، «شبه و نیمه خهوتان پیوه نه بینم» (شبی نیست که خوابتان را نبینم)، «دوانزه وانیه بو منالان» (دوازده درس برای کودکان)، «شه و نامه‌ی شاعیریکی تینو» (شبنامه‌ی شاعری تشنه)، به صورتی پراکنده اما بدون نظارت شاعر توسط هواخواهان بدون مجوز منتشر شد. که بعضاً یا ناخوانا بود و یا به صورتی سلیقه‌ای کلمات یا جملاتی غلط را جایگزین می‌کردند که مفهوم کلی شعر را عوض می‌کرد و با اندیشه‌ی شاعر فاصله‌ی بسیار داشت. و تا سرنگونی صدام که خود شاعر به وطن بازگشت این موارد ادامه داشت. پس از بازگشت بالاخره سر فرصت این شاعر توانا تمامی آثار خود را در دو کتاب نسبتاً قطور به نام «پشت له نه‌وا و روو له کریوه» (پشت به پناه و رو به کولاک)، و دیگری «هه‌سپم هه‌وره و رکیفم چیا» (اسبم ابر است و رکابم کوه)، را تدوین و در چاپخانه‌ی وزارت پرورش هولیر به چاپ رسانید که تمامی نواقص کتاب‌های چاپ شده‌ی پیشین را رفع نمود و در اختیار مشتاقان قرار داد.

علاوه بر این شاعر آثاری در زمینه‌ی ترجمه نیز دارد. از آن جمله ترجمه‌ی آثاری از مایاکوفسکی، پوشکین و بلوک.

در اینجا لازم می‌دانم که بیوگرافی استاد شاعر و شمه‌ای از شرایط زندگی ایشان را به نظر خوانندگان گرامی برسانم.

وی در سال (۱۹۴۵م) در روستای بیرکوت به دنیا آمد. روستای بیرکوت تا شهر هولیر یا اربیل عراق فاصله‌ی بسیار کمی داشت که بر اثر بزرگ شدن شهر و توسعه‌ی آن اینک به صورت یکی از محلات داخل شهر در آمده و در واقع درون شهر ادغام گردیده است.

استاد شاعر پس از آن که سال‌های اولیه‌ی عمر خویش را به فراگیری دروس می‌پردازد، روح لطیفش با اولین زمزمه‌های عاشقانه به غلیان می‌آید، طولی نمی‌کشد که به سبب کش‌وقوس‌های سیاسی موجود در منطقه این احساسات لطیف آرام‌آرام به سوی اشعار انقلابی گرایش می‌یابد و در همین اوان است که چند کودتای تقریباً پی‌درپی را به چشم می‌بیند که البته سردمداران کودتا هیچ کدام با ملت وی سرسازگاری نشان نمی‌دهند و در سنین ۱۴-۱۵ سالگی به سلک مبارزان راه آزادی می‌پیوند و همراه با آن طعم تلخ کودتاهای زیر را مزمره می‌کند؛ اوّل کودتای عبدالکریم قاسم بر علیه ملک فیصل را و دوم کودتای فوریه‌ی ۱۹۶۳ حزب بعث بر

علیه عبدالکریم قاسم و سپس کودتای عبدالسلام عارف و بر سر کار آمدن برادرش عبدالرحمان عارف و طولی نمی کشد که کودتای حسن البکر را می بیند. که بالاخره پس از مرگ البکر نوبت جانشینی لومین خیابان های بغداد، اسطوره ی جرم و جنایت و وحشیگری صدام حسین خونریز فرا می رسد که در فاصله ی این کودتاهای پی در پی استاد شاعر مجبور به کوچ اجباری از شهر و دیار خود می گردد و به ناچار روی به کشور شوروی نهاده که بالاخره در مسکو موفق به اخذ دکترای ادبیات کردی از دانشگاه مسکو می گردد، که البته بعدها در سمت استادی دانشگاه (دانشگاه الفاتح لیبی) مدتی به تدریس می پردازد.

ناگفته نماند؛ شاعر از سال ۱۹۶۵م تا ۲۰۰۵م آنچه از اشعارش را که بالاخره توانسته بود به هر شکل ممکن نگه دارد در این دو کتاب جمع آوری نمود. کتاب اول، مجموعه ی آن دفترهایی بود که در بالا بدان اشاره شد، اما کتاب دوم دربرگیرنده ی دفترهایی به نام «بروسکه چاندن» (آذرخش افشانی)، و «به ره و زهرده پهر» (رو به سوی غروب)، و «سهره تانی براکوژی» (سرطان برادر کشی)، که این یکی کاملاً بنا به ضرورت تاریخی سروده شده و در واقع بهتر است بگویم این بخش از اشعار تاریخ مصرف دارند، اما آخرین بخش از سروده های شاعر که تا ماه های پایانی سال ۲۰۰۵م سروده شده «پریسکه ی عاشقیکی زگماک» (بقچه ی عاشقی مادر زاد)، نام دارد. که حقیر بر اساس این دو کتاب دفتر فعلی و سایر دفاتر شعری وی را ترجمه نموده ام. و اینک جای آن است که در این رابطه مواردی به عرض خوانندگان برسد. در برگردان فارسی این اثر دو مورد ویژه مد نظر قرار گرفت، نخست آن که آن دسته از افراد که فارسی را بهتر می دانند اما از درک معنا و مفهوم کلی آن عاجزند با نگرش و مقابله ی آن به زبان فارسی به درک اندیشه های شاعر پی خواهند برد و دوم آن که کسانی هم چون کردهای آن سوی مرز که از نظر گویش فارسی دچار مشکل هستند می توانند در مقایسه یا اشعار کردی آن درصدد رفع مشکل خویش برآیند.

ضرورت توجیه ساختار شعر کردی و عدم تأثیرپذیری از شاعران ملل همسایه و هم چنین احساسات مشترک شاعران کرد عراقی و محتوای آن، حقیر را بر آن داشت که فزازهایی از جستار ادیبانه ی سیدعلی صالحی شاعر کرد ایرانی را که بسیار ریزبینانه ضمن توصیف و تفسیر شعر کرد- بیوگرافی چهار تن از شاعران

برجسته‌ی کرد عراقی را که عبارتند از: ۱- شیرکو بیکس ۲- لطیف هلمت ۳- رفیق صابیر و بالاخره استاد مورد نظر ما عبدالله په‌شیو را که در مجله‌ی دنیای سخن شماره‌ی ۴۴ مهرماه سال ۱۳۷۰ تحت عنوان جهان و مویه‌های ازلی (درآمدی بر شعر کردستان عراق) به چاپ رسانده‌اند که بخش‌هایی از آن به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

آقای سید علی صالحی می‌فرمایند: در چشم‌اندازی نه چندان دور، آوارگی و مصائب قوم کرد به صورتی غم‌انگیز... بعد از سقوط امپراطوری عثمانی به اوج خود می‌رسد. هر پاره‌ی تن زادگاه این ملت در شقی از خطوط جغرافیای خاورمیانه، هنوز هم به بقای نیم‌سوخته‌ی خویش ادامه می‌دهد، و متهورترین قاصدان مویه‌های این دل پاره پاره، شاعران این دیار مغمومند، شاعرانی نوخیز که در قفای خود نسلی چون صدقی الزهاوی، عبدالله گوران، بلند حیدری و هه‌ژار حماسه‌سرای را دارند.

صدقی الزهاوی گرچه با حکومت وقت در بغداد نزدیکی‌های انکارناپذیر داشت، اما شعرش به زبان عربی، ترکی و کردی گوشه‌هایی از فرهنگ و محتوای فرهنگی جامعه‌ی کرد را پر کرده است. بعد از زهاوی، عبدالله گوران که خود فرزند شاعر بزرگی چون سلیمان بیگ بود، دل از ملت خود جدا نکرد و پس از یورش انگلیسی‌ها به عراق لاجرم به مبارزان میهنی پیوست. مدتی در سلیمانیه به آموزگاری پرداخت، به زندان افتاد، روزنامه‌ی «ژین: زندگی» را منتشر کرد و خود برای اولین بار بانی و بیرق‌دار شعر آزاد و پیشرو ملت کرد شد. شاعری که هم‌چون نیمای ما قیود اوزان و قوافی سنتی را درهم ریخت و افق‌های دیگری، پیش روی شاعران بعد از خود گشود. برجسته‌ترین اشکال بیانی، تصویری و روایی شعر کرد را می‌توان در عصاره‌ی شعر این شاعر بدعت‌گذار جستجو کرد. عبدالله گوران در اواخر عمر صاحب کرسی ادبیات و زبان کردی در دانشگاه بغداد بود و دو سال بعد بیماری سرطان او را از پای درآورد.

در بخش دیگری از این جستار آقای سیدعلی صالحی در خصوص ساختار شعر کردی و وابستگی و عدم وابستگی آن و احساسات مشترک شاعران کرد عراق بیان می‌کند: شاعران کرد به خاطر تشخص، امتیاز انسانی و مسیر متعهد خود، هرگز تسلیم تخیلی بی‌بار و پروسه‌ی زیبایی صرف کلام نمی‌شوند، آنچه خط

همبستگی زبان و جان خلاق این شاعران را به وجود می‌آورد، صدای مشترک آن‌ها از یک حلقوم خونین است. که البته بیان اشکال دید در هر یک از شاعران کرد، هویت مستقل و زبان ویژه‌ی خود را داراست؛ اما احساسات مشترک، خبر از مشخصات همسان و همگون دوره‌ی ستم‌ستیزی یک ملت واحد می‌دهد.

شعر کرد ملتقای چندین حرکت آشکار اجتماعی و قومی است؛ زمزمه‌های سیاسی، اعتراض، تبعید، طغیان و ستیز که همه‌ی این حرکات چند لایه و چند جانبه اما مشترک، از دو سوی به فوران آفرینش می‌رسند: انسان و آرمان. که این دو مسیر، همزادان و همگامانی با یک نیت مشخصند. و آن تحول در ارگانیزم و شیوه‌ی زیستی انسان کرد است و یکی از عمده‌ی عواملی که تاکنون مسبب حفظ و حراست فرهنگ این ملت شده است. همین همسویی اندیشه‌ی قومی است و گرنه فرهنگی که از چند جانب جغرافیایی در حصار و گاه یورش فرهنگ‌های دیگر ملل واقع شده است می‌بایست تاکنون هویت ملی خویش را از دست داده باشد. و اینجا اگر تنها در زمینه‌ی شعر به کنکاش ادامه دهیم، درمی‌یابیم که شاعران کرد به جای این که متأثر از شاعران سوری، ترک و عرب عراق باشند تا حدودی بر ذهنیت شاعران ملل همسایه نیز تأثیرگذار بوده‌اند. (نمونه‌ی آن اشعار لطفی اوزکوک شاعر اهل ترکیه است که سایه‌هایی از ذهنیت شعر شیرکو بیکس بر فراز تصاویرش دیده می‌شود).

آقای سیدعلی صالحی در توجیه این که شاعران کرد هیچ گاه از بزرگان شعر و ادب دیگر ملل همسایه تأثیرپذیر نبوده‌اند، موشکافانه در مقاله‌ی خویش این مطلب را تجزیه و تحلیل نموده است و در ادامه‌ی مقاله عنوان می‌کند: شاعران کرد عراقی با وجود آن که شاعران زبده‌ای در همسایگی فرهنگی آنان می‌زیسته‌اند از جمله معروف‌الرصافی، جرج صیدح، آدونیس (علی احمد سعید)، نزار قبانی و غاده‌السمان از سوریه و بالاخره ناظم حکمت و عثمان ترکای از ترکیه هرگز به صورت روشن و قابل تعریف زیر نفوذ شعری آنان قرار نگرفته‌اند و اگر گاه نزدیکی‌های ناگزیری میان پیام‌های شعر کرد با شعر فلسطین (عزالدین منصوره، محمود درویش، فدوی طوفان، سلیمی الخضرا، الجیوسی و جبرا ابراهیم جبرا) می‌بینیم، این گریز لاجرم را صرفاً به دلیل سرنوشت مشترک، دردها، مصائب و آوارگی‌های همگون دو ملت کرد و فلسطین می‌داند و نه تأثیر فرهنگ عربی. که



اگر تأثیری هم باشد، تأثیر انسانی محسوب می‌شود و بالاخره در بخش دیگری از این تحقیق می‌افزاید که: احساس می‌کنم عبدالله پیشو یا لطیف هلمت همشهریان «امه‌سزر» و «دیوید دیوپ» یا «لانگستون هیوز» اند.

در بخش دیگری از این جستار آمده است: شعر معاصر کرد همواره فوری‌ترین زمینه‌ی آگاهی را برای خواننده‌ی خود مهیا می‌کنند، و این پیمانه‌ها، طرفه‌ها و علائم، اشعاری است که بر اساس ارتباط متقابل به صورت مشهودی روش عاطفی را تبیین می‌کنند. نگاه شاعر امروز کرد به عنوان یک حس بدیهی «*Intuition*» (شهود یا درون‌یافت) از اشیای محیط اطرافش (به گونه‌ای که در یک جامعه‌ی تهی از شدت بزنگاه‌های روحی و بحران‌های سیاسی دیده می‌شود) مطرح نیست.

جایگاهی معانی زاییده‌ی بافت محیط حاکم است: درخت برای کرد یعنی محل استتار، غار یعنی پناهگاه، صخره یعنی سنگر، راه یعنی تا انتها رفتن، تا مرگ، سفر یعنی تبعید، زادگاه یعنی جگر پاره‌پاره و خانواده یعنی یادآور زخمی‌ترین رؤیاها!

و بالاخره آقای سیدعلی صالحی برای تبیین عنوان جستار خویش و این که تمامی فرازهای شعر کرد وامدار کدام عزت بی‌انتهایند، می‌افزاید: در جهان شاعران کرد مویه‌های ازلی، زمزمه‌ای است که با شاعر زاده می‌شود، اما با شاعر نمی‌میرد، بلکه به امانت، سپرده‌ی نسل بعد از اوست. در جهان شاعران کرد عاشقانه‌ترین هستی در «اضطراب»، «تفتیش» و «خروش» نطفه می‌بندد. پس با وجود چنین صفاتی، چنین عناصر و حوادث و چون‌های شتابنده‌ی روحی، می‌باید که در برابر شعر جدید کرد با انتظار و توقعی برتر برخورد کنیم و بر اساس اغراق در چنین انتظاری است که گاه احساس می‌کنم باید در خانواده‌ی هر کردی، «یانیس ریتسوس»ی (نامی‌ترین شاعر متعهد یونانی معاصر) زاده شود.

وجود شاعران کرد لجه‌ی خونینی است که نه تاریخ و نه طبیعت شقی، توان درمان و پانسمان آن را ندارد، تنها عشق تاوان‌کش آنان و آنان وامدار عزت عشقتند.

آقای سیدعلی صالحی در نهایت به بیوگرافی و ویژگی‌های شعری هر یک از چهار تن شاعر مذکور قبل را ریزبینانه توجیه و در خصوص استاد عبدالله پیشو ضمن بیوگرافی و معرفی آثارش می‌افزاید:

عبدالله پشیو نازکاندیش و ظریف‌زاست، اهل انتخاب آگاهانه‌ی «واژه» در شعر نیست، پنداری شعر وردست اوست، به سادگی موجودیت محاوره‌ی عامیانه اما با غنا و ژرفای شگفتی به بازآفرینی مکشوفات عاطفی بر می‌آید: بیشتر به روح شعر به هر شکل و بافت آن می‌اندیشد و از تبلور ساخت و پدیده‌ی جسمیت شعر به هر شکل و بافت آن پرهیز می‌کند. در حقیقت می‌گذارد که شعر خود تکلیفش را روشن کند. هیچ نوع اقدامی عمدی و عملی و ادراکی در باب اعمال ساختمان و معماری شعر به کار نمی‌گیرد، راحت است.

عبدالله پشیو به صورت ذهنی و غیرمکانیکی به روانی حرکت کلمه در شعرش اهمیت می‌دهد، بی آن که خود آشکارا دخالتی کرده باشد. او می‌داند که شعر، بازتاب همان صمیمیت‌های کودکانه است. شعر او شکل دیگری از گفت‌وگوی ساده‌ی انسانی است که در کلمات و دیالوگ‌های روزمره جاری است. تنها او از روان پنهان حس‌ها و عواطف مخفی پرده برمی‌دارد. به گونه‌ای که بعد از قرائت شعرش حس می‌کنی که تو نیز این سوژه، این عاطفه، این حس و نگاه و تصویر و بیان و پیام را می‌دانسته‌ای، اما به یادت نمی‌آمده. وظیفه‌ی ملکوتی شاعر همین یادآوری دانستگی‌های خاموش و پنهان و نامکشوف به صورت اشراقی است.

لازم به توضیح است در مواردی که در توجیه و تفهیم مفاهیم شعری و یا آهنگین بودن آن مجبور شده باشیم کلمه‌ای خارج از گفتار و یا نوشته‌ی شاعر را اضافه کنم آن را در میان کروشه [ ] قرار داده‌ام تا خواننده بداند که چنین کلمه‌ای در متن نبوده و بنا به ضرورت آمده است.

و اما این که اگر بخواهیم با توجه به فرم و قالب‌های شعری، وابستگی استاد شاعر را به یکی از مکاتب شعری مشخص کنیم باید بگویم از بیش از نیم قرن پیش دو مکتب شعری در مناطق کردستان عراق متداول بود، یکی مکتب «کفری» و دیگری مکتب شعری «روانگه». اینک با توجه به این که شاعر مورد نظر ما یکی از شاگردان بلافصل مکتب روانگه بوده است، باید گفت این شاعر آزاده هم‌چنان طی تمامی سال‌های فعالیت شعری از خود ثبات قدم نشان داده و بدون تردید امروزه استاد عبدالله پشیو از استخوان‌دارترین و میدان‌دارترین رهروان این مکتب محسوب می‌گردد.

سخن آخر آن که خوب می‌دانیم در کار ترجمه صداقت و امانت و سلاست  
گفتار و درک بی‌چون و چرای اندیشه‌ی شاعر از بدیهی‌ترین موارد بوده و هست،  
بنابراین صادقانه اعلام می‌دارد که در ترجمه‌ی این دفتر همه‌ی جد و جهدم بر آن  
بوده که تمام موارد بالا را مو به مو به مرحله‌ی اجرا بگذارم و آشکارا اعلام می‌کنم  
که به فراخور حال خویش پای ملخی به بارگاه سلیمان آسای ادب دوستان کشیده‌ام  
و هر آنچه را که از دستم برآمده صرفاً به دلیل ارائه‌ی خدمت به ادب و فرهنگ دو  
زبان کردی و فارسی بوده است؛ پس چنان که بزرگواران قلم به دست از سر مهر  
انتقادات و ایرادهای خود را از طریق چاپخانه‌ی مورد نظر به بنده گوشزد فرموده و با  
توضیحات قانع کننده حقیر را توجیه بفرمایند برای همیشه رهین بزرگواری‌هایشان  
خواهم بود.

**با تشکر فراوان**

**مترجم: نجم‌الدین شوکتیاریان**

## پیشه کی

له تمه نی جوانیدا له سالانی پیش و پاشی بو زانستگه رویشتم، واته سالانی ۵۳-۱۳۵۲ی هه تاوی له گهل به رهه مه کان و هزر و بیرى ماموستا «عبدالللا په شیو» ناشنا بووم.

ئهم ناشنايه تیه کاتی پهره ی ئه ستاند که به چه شنیکی چاوه پروان نه کراو، دیمانه یه ک له نیوان شای ئیران و سه دام حوسین له فرۆکه خانه ی ئه لجه زایردا پرووی دا و ئهم دیمانه به رووالهت ساکاره، تهوهره یه کی سامناکی له کاره ساتی شه ری کورده کانی عیراقد، که له و کاته دا دهسته و یه خه ی رژی می به عس بوون.

شوینهای ئهم دیمانه ئه نقه ستیه وه ها بوو، که مه لا مسته فای بارزانی که له و کاته دا پیشه وای شه ری کورده کبان بوو، له لایه نگران و به تایهت له پیشمه رگه کان داخوازی کرد چه که کانیا ن دانین و دهست له شه ر هه لگرن. که به داخه وه ئهم داخوازه بوو به هوی ئه وه که تاقمیکی زۆر یان خو یان سووتاند و یان به گولله به ژیا نی خو یان دوا ییان هی نا. به م چه شنه شای ئیران به «به ئاودانی ئهم دهسته گوله» و هاوکاری نه کردن و پشتیوانی نه کردن له کورده کان راسته وخۆ کورده کانی خسته بهر تهوژم و زهبر و زهنگیکی قورس. به چه شنی که درێژه دان به شه ر له گهل سه دامدا کاریکی سانا نه بوو. شای ئیران به م کاره ساته که وا نه فرهت و ریسوایی جیهانی بو خوی کریبوو، بو ئه وه ی سیناریوی دوو پرووی خوی تهواو بکات و له لایه کی دیکه وه بو ئه وه ی له ژیر تهوژمی رخنه و سه رزه نشتی جیهان سه ره له لینی، رینگای دا ئاواره کانی کوردی عیراق له سنووری ئیران تیپه ر ببن و له شاره کانی ئیراندا سه قامگیر بن. به م چه شنه هه زاران پیشمه رگه و خاو و خیزان و لایه نگرانیا ن هاتنه خاکی ئیرانه وه. له و کاته دا رۆژی له ناو پاسی نیوان رینگای ته بریز - سنه له گهل دوو کهس له م ئاوارانه دا ناشنا بووم. قسه به قسه باسما ن هاته سه ر شیعره کانی شاعیری شو ر شگێر ماموستا «عبدالللا په شیو». یه کئ له و دوو که سانه که ناوی کاک نه حمه د غاندی بوو (که ئاواته خوازم ساغ و سه لامهت بی) چه ند وانه یه ک له هه لبه سه ته کانی «دوانزه وانه بو منالان» ی بۆم خوینده وه و راقه ی له سه ر کرد. ئهم شیعرا نه و ئه و راقه کردنه ی له سه ر من زۆر کاریگه ر بوون، به چه شنی که پاش ئه و ناشنا یه تیه بو په یدا کردنی به رهه مه کانی ئهم شاعیره مه رزه زۆر هه ول م دا. هه ولدانه که شم بو ئه وه بوو که له و کاته دا رژی می به عس نه یده هیشت به رهه مه کانی

شاعیر له چاپ بدیریت و بۇ خویشی تارنیرابوو بۇ ولاتانی دوور. هەر چهنده هەر لهو کاتهدا چهن دهفتهر له بهرهمهکانی وهک «فرمیسک و زام»، «بتی شکاو»، «شهو نیه خهونتان پیوه نهبینم»، «دوانزهوانه بۇ منالان» و «شهونامهی شاعیریکی تینوو» که پیویسته بگوتری به بی سهرپهرشتی شاعیر و به دهستی دۆستان و لایهنگرانی لهملا و ئەولا به بی بهلگهی یاسایی له چاپ درابوون و له زۆر جیگا به چهشنیکی سهلیقهیی وشهکان شیویندرا و تهناتهت گۆردرابوون، که ئەمه خوئی مانای شیعرهکانیشی دهگۆری.

ئهم کارهساته تارووخانی رژییمی بهعس درێژهی ههبوو. به شوین پرووخانی سهدامدا شاعیر بۇ ماوهیهک هاته خاکی نیشتمان و لهم دوواییانهدا هیدی هیدی سهرجهمی بهرهمهکانی له دوو کتیبدا؛ یهکی به ناوی «پشت له نهوا و روو له کریوه» و ئەوهی دی به ناوی «ههسپم ههوره و رکیفم چیا»، کۆ کردهوه و له چاپخانهی وهزارهتی پهروهدهی ههولیر له چاپی دا و ههموو کهم و کۆری و ههله چاپیهکانی پیشووی جیهجی کرد و خستیه بهرچاوی لایهنگرانی ههلبهستهکانی.

جگه لهمانه مامۆستای شاعیر له پیکهاتهی وهرگیراندا بهرهمهکی زۆری ههیه که بریتین له وهرگیرانی بهرهمهکانی مایاکۆفسکی، پوشکین و بلوک. لیرهدا به پیویستی دهزانم که زیاننامهی مامۆستای شاعیر و چلۆنایهتی بارودۆخی ژیانی، بۇ خوینهرانی نازیز شی بکهمهوه.

مامۆستا عهبدوللا پهشیو له سالی (۱۹۴۵م) له گوندی بیزکۆت هاته دنیا. ئهم گونده لهو سهردهمهدا له قهراخی شاری ههولیردا بوو و پاش ئەوهی که شاری ههولیر بهرهبهره گهوره بیهوه، ئهم گونده ئیستا که بۆته یهکیک له گهرهکهکانی شاری ههولیر.

مامۆستا پهشیو پاش ئەوهی سالانی تهمهنی میرمندالی خوئی به فیربوونی کتیه سهرهتاییهکان رابوارد، بهرهبهره رۆخی جوانی پهسهندی له گهل ههولین ورتهورتی ئەویندا بهرههولای شیعر و شیعرپیژی کهوته جۆش. زۆری پی نهچوو که به هوی ههلسوکهوتی رامیاریهکانی ناوچه، ئهم ههسته ئەویندارانه جیگای خوئی دا به شیعی شۆرشگیرانه. له سالانی سهرهتای گهنجی و لاوتیتیدا چهند کودهتای پهیتا پهیتای به چاو بینوه: که بهرپوهبهرانی کودهتا ههموویان له گهل گهلی کوردی عیراقدا سهرگران بوون. ههر بۆیه له تهمهنی ۱۴-۱۵ سالیدا رۆیشته نیو

خه باتگيراني ريگاي ئازادي و هر له و کاتهوه بوو که تامي تالي کوده ناي  
 عه بدولکه ريم قاسم دژي مهليک فهيسهل و ههروه ها کوده ناي فيبريه ي ۱۹۶۳ ي  
 حيزبي به عسي دژي «عه بدولکه ريم قاسم» ي بيني و پاشان هاتنه سهر کاري  
 «عه بدوسلام عارف» و براکه ي «عه بدورره حمان عارف» و پاشان کوده ناي «حه سه ن  
 به کر» و له دواييدا نوژه ي جيگره لات و خوڤره که ي شه قامه کاني به غدا ياني  
 ديروکي که تن و تاوان و جينايهت و درنده يي سه دام حوسيتي خوڤن ريژ گه يشت،  
 که ئيدي ماموستاي شاعير ناعيلاج به کوچي زوره کي له شار و ديار ي خو ي ده بي و  
 له ناکامدا روو نه کانه ولاتي سوڤيت (شوره ي له مهو پيش) و له شاري مۆسکودا  
 پاش چهند سال ده تواني پله ي دوکتوراي نه ده ب و زانستي کورد ي له زانستگه ي  
 مۆسکو وهر بگرئ. چهند ساليکيش ده بيته ماموستاي زانکوي نه لفاتيحي ليبي.

شاياني باسه شاعير له سالي ۱۹۶۵ ز تا ۲۰۰۵ ز هر چهنده له سه رجه مي  
 هه له سه ته کاني که تواني بو ي له تهر و توونا بوون بپاريژي، له م دوو کتيبه دا کو  
 ده کاته وه. له يه که م کتيبيدا نهو چهند ده فته ره ي که و له سه ره وه ناومان لي بردن  
 له چاپ دراوه و له کتيبي دووه مدا چهند ده فته ريکي دي به ناوي «برووسکه  
 چاندين»، «به ره و زهرده پهر»، «سه ره تاني براکوژي» که نه م ده فته ره دواينه  
 راسته وخو پتوه ندي به ميژوويه و له راستيدا نه م به شه له هه له سه ته کاني ماوه  
 به سه ره چووه. دواين به شي هه له سه ته کاني شاعير له م کتيبه دا به شي که به ناوي  
 «بريسکه ي عاشقيکي زگماگ» که نه م تازه پينووس گرتووه (وه رگير) کاري  
 وهر گيراني خوم له پيناوي نه م دوو کتيبه ده ست پي کردووه.

جيگاي خو يه تي که له م بواره دا ئامازه به چهند خاليک بو خوينه واران ي ئازيز  
 بکه م، چونکه له وهر گيراني فارسي نه م ده فته ره دا دوو باب ته م ره چاو کردووه. يه که م:  
 نهو تا قمه له خوينه واران ي خو شه ويست که زماني فارسي به باشي ده زانن به لام له  
 ماناي وشه کان به چاکي تيناگهن، ده توان به ورد بيني و هه له سه نگاندي نهو  
 وشه گه له، له گه ل زماني فارسيه که دا ورده ورده له هرز و بيري شاعير تيبگهن.

دووهم: نهو که سانه ي که و له زماني فارسي به باشي تي ناگهن (وه کو  
 کورده کاني نهو ديوي سنووري ئيران) ده توان له به راورد کردني به شه فارسيه که  
 له گه ل به شه کورديه کهيدا که م وکوړي زمانه فارسيه که شيان جي به جي بکه ن.

پنویسته ئاماژه بکەم بە چەند بەشیک لە وتاری ئەدیانه و وردینانهی مامۆستا سەید عەلی سالحی شاعیری بەناوبانگی کوردی ئێران. ئەم مامۆستایە لە وتاریکدا بە ناو «جیهان و لاواندەنەوه» (سەرەمۆر) هەکانی هەمیشەیی (داهاتیک لە سەر شیعری کوردستانی عێراق) کە لە گوڤاری «دنایای سخن» ژمارەی ٤٤ مانگی رەزبەری سالی ١٣٧٠ی هەتاوی لە چاپ دراوه. وێرای پێداهاتن و ڕاڤەکردن لە سەر شیعری کوردی، ژياننامەي چوار کەس لە شاعیرە پایەبەرەکانی ئێستای عێراقی بە جوانی شی کردۆتەوه کە بریتین لە مامۆستایان: «شیرکۆ بیکەس»، «لەتێف هەلمەت»، «عەبدوللا پەشیو» و «رەفیع سابیر».

لە سەرەتای وتارە کەدا مامۆستا سالحی دەلی: لە بەرجەوه‌ندیک و سەرنجدان بە رابردوویەکی نە زۆر دووری کۆچ و دەر بە دەری و کۆلەواری گەلی کورددا دەبینین کە بە چەشنیکی دلته‌زین پاش رووخانی ئیمپراتۆری عوسمانی بارودۆخی گەلی کورد دەگاتە ئەوپەڕی رۆژرەشی خۆی.

هەر بەشی لە نیشتمانی ئەم میلله‌ته‌ له چوارچێوه‌ی جوگرافیای رۆژه‌لاتی نیوه‌راستدا، ئێستاکەش بە ژيانی نیوه‌گیانی خۆی درێژه‌ دەدا و لێهاتووترین بەیامه‌ینه‌رانی لاواندەنەوه (سەرەمۆر)ی ئەم دلە کون کون بووه‌ی شاعیرانی ئەم شوێنە خەمبارەن. شاعیرانیکی تازه‌ هەلکەوتوو کە لە پشت سەریانەوه، کە لە بیوانیک وه‌کو: «سیدقی زەهاوی»، «عەبدوللا گۆران»، «بێلند حەیدەری» و «مامۆستا هەزاری» وێژەری پالەوانیەتی ڕاوه‌ستاون. مامۆستا سیدقی زەهاوی هەرچەند لە گەل حکومه‌تی وه‌خت لە به‌غدادا هاوکارییه‌کی ئەوتۆی هەبوو، بەلام شیعەرەکانی بە زمانی عەرەبی، تورکی و کوردی بەشیک لە کولتوری کۆمه‌لگای کوردی پر کردۆتەوه.

پاش زەهاوی عەبدوللا گۆران کە خۆی کۆری کەله‌شاعیریکی وه‌کو سلیمان بەگ بوو، هیچ کات دلی لە گەل و هۆزی خۆی جوو نە کردوه و پاش هیرشی ئینگلیزیه‌کان بو سەر خاکی عێراق ناچار رووی کرده‌ خەباتگێرانی ئەو سەردەمەي گەل و نیشتمانەکی. ماوه‌یه‌کیش مامۆستای قوتابخانە بوو لە سلیمانی. پاشان زیندانی کرا، دواي هاتنه‌دەر وه‌ له‌ به‌ندیخانه، رۆژنامه‌ی «ژین»ی

١- سەرەمۆر: لەو ناوچانەي کە بە زاراوه‌ی کەله‌پۆری فسه‌ ده‌کەن بە لاواندەنەوه‌ی نارام و هیدی لە کانی تەنگانە و بێ‌دەسه‌لاتیدا دەلێن سەرەمۆر. چ بو مردوو یان به‌خسیر یان دوور ده‌ولات.

دامه زراند و بلاوی کرده وه. ئەم بیرمەندە ی گەلی کورد، یە کەم ڕەشکین و ئالاھەلگری شیعری ئازاد و پیشکەوتووخوازی میللەتی کورد بووه. شاعیرێکی وه کو مامۆستا نیما یوشیج لە ئێراندا کە تەواوی دیواری بەرگری و کیش و قافیە ی کۆنی تیکدا و ناسۆیەکی دیکە ی لە پیش چاوی شاعیرانی پاش خۆی ئاوه لا کرد. گرنگترین شیوازی واتە بیژێ وینەیی چیرۆکی نی شیعری کوردی لە شیعری ئەو شاعیرە ڕەشکینەدا ڕەچاوه کردی.

مامۆستا عەبدوللا گۆران لە ئاخر و ئۆخری ژیا نیدا بووه مامۆستای زانکۆی زانستگە ی بە عدا و خواوە نی کورسی ئە دە بیات و زمانی کوردی، کە بە داخه وه پاش دوو سال مامۆستا بوونی، بە ناخۆشی شیرپەنجە کۆچی دوایی کرد.

مامۆستا سالحی لە بەشیکی دیکە ی ئەم وتارەدا ئاماژە بە هەستی هاوبەشی و هامسانی شاعیرانی کوردی عێراقی و هەروەها چلۆنا یەتی شیعری کوردی، شیعری راستەوخۆی کوردی بە بی پێوەندی بە شیعری ولاتانی دراوسی دەکا، کە دەقی وتارە کە ی پیشکەشتان دە کری. شاعیرانی کورد بە هۆی ریزی تازیاری مرقایەتی و ڕیگا و شوینی وه ئەستوگرتنی کاری خۆیان هەرگیز بو خەو و خەیا لاتی بی دا هات و ڕەوت و رەهەندی جوانی تەنیا ی وتە چۆکیان دانەدا. ئەو هی کە ڕیبازی یە کیتی زمان و گیانی خولقی نەری ئەم شاعیرانە ی پیک هینا وه، دەنگی هاوبەشیانە کە وا لە گەروویەکی خۆیناویە وه دپتە دەری، کە پێویستە بگوترێ بە زمان هینانی وتە ی جۆراوجۆری ئەو شتانە ی کەوا وه پیش چاوه دە کە ون، لای هەر یە ک لەم شاعیرانە دیاردە یەکی سەر بە خو و زمانی جیاوازی خۆیان هە یە، بە لام هامسانی و هاوبەشی هەستە کانی ئەم شاعیرانە لە گەل هامسانی و هاوبەشی ئەو دە وه و زەمانە یدا سەرچاوه دە گری کە ئەم میللەتە بوونە تە ژیر چە پۆکە و دژی زالمانی سەردەمی خۆیان خەباتیان کرد وه.

شیعری کوردی شوینی یە کگرتووی چەن بزاقی ڕوون و ئاشکرای کۆمە لایەتی و قەومی گەلی کورده، ویرەویری رامیاری، ڕخنە گرتن، لە ژیا نی ناو نیشتمانیان بێشەش کردن، ڕاپەرین و تیکە هەلچوونە، کە تەواوی ئەم بزاقە چەن لایەنە، بە لام هاوبەشە لە دوو ڕوانگە وه بەرچاوه دە کە وی:

یە کەم مرۆف، دووه م ئامانج. کە ئەم دوو ڕیبازه، لڤه دووانه و هاو ئامانجی یە کترین بۆ مەبەستیکی تایبەت، کە دە کری بلیین گۆرانکاریکن لە ژینە وار و



شیوازی ژینی مروڤی کورد. گرنګترینی ئەو ھۆیانە ی که تاکو ئیستا بوونەتە راگری کولتووری ئەم میللەتە، ھەر ئەم ھاوڕیگایە و ھاویر و باویری قەومیەتیە، دەنا ئەو داب و نەریتە ی کەوا لە چەند سنووری جوگرافیاییدا دەور دراو و ھەردەم لە مەترسی ھیرشی شوینەواری زانستی و کولتووری میللەتانی دیکە دان، دەبا تاکو ئیستا پیناسە ی نەتەواپەتی ڤۆیانیان لە دەس دابا.

لێرەدا ئەگەر تەنیا بمانەوێ لە ژێر نەخشی شیعردا بە لیکۆلینەوێ درێژە بدەین، تێ دەگەین کە شاعیرانی کورد بە جیگای ئەوێ کە لە شاعیرانی سووری، تورک و یان عەرەبی عێراقی کەلکیان وەرگرتی، تا رادەیکە کیش لە سەر شاعیرانی میللەتانی دەورووبەر کاریگەریان ھەبوو. (بۆ وینە، شیعەرەکانی «لوتفی اوزکوک» شاعیری خەلکی تورکیا کە تا رادەیکە زۆر شیعری شیرکۆ بیکەس لە بیر و رای ئەودا کاریگەر بوو.)

مامۆستا سید عەلی سالحی بۆ دەربڕینی ئەوێ کە شاعیرانی میللەتانی دراوسێ ھیچ چەشنە کاریگەرەکیان لە سەر شیعری کوردی عێراق نەبوو، رادەگەینی کە شاعیرانی کوردی عێراق ھەر چەندە کەلە شاعیرانیکی ھەرە گرنګ لە جیرانەتی ئەواندا ژیاون، ھەر وەک، مامۆستایان «مەعروف الرسافی»، «ئەحمەد السلفی النجفی»، «بەدر شاكر السياب»، «مەحمەد مەھدی الجواھری» و «عبدولوهاب البیاتی» شاعیرانی خەلکی عێراق و یان «عومەر ابو ریش»، «جرج سیدەح»، «ئەدوینیس» (عەلی ئەحمەد سەعید)، «نزار قەیبانی» و «غادە السمان» شاعیرانی خەلکی سووریا، و ھەروەھا مامۆستا «نازەم حیکمەت» و «عوسمان تورکای» شاعیرانی خەلکی تورکیا، کە ئەمانە ھەرگیز بە چەشنیک زیکایەتیەکی ئەوتۆ لە بیر و رای شیعری کوردی لەگەڵ شیعری فەلەستینیدا («عزالدین مناسرە»، «مەحمود دەرویش»، «فەدوی طوفان»، «سلمی الخزرا»، «الجیوسی» و «جبرا ابراهیم جبرا») بەرچاو دەکەوێ، تەنیا بە ھۆی خوانووسی و چارە ی یەکسان و ھاوبەشی ژان و کویرەویری و ناواریەکی کانی دوو میللەتی کورد و فەلەستینەوێ بوو، نەک کاریگەری داب و نەریتی عەرەبی. تازە ئەگەر کاریگەرەکی کیش ھەبێ، کاریگەری مروڤابەتی بە حساب دێت. مامۆستا سالحی لە دوایدا دەڵێ: وا ھەست

ده که مامؤستا عه بدوللا په شیو و مامؤستا له تیف هه لمهت هاوولاتی «نیمه سزه» — «ده بیود دیوپ» و یان «لانگستون هیوز» ن.

له به شینکی دیکه ی نهم وتاره دا نووسراوه: شیعری نهم چهرخه ی شاعیرانی کورد خیراترین پیکهاته ی ناگاداری بو خوینهرانی خو، تیار ده کا، و نهم پیوانه و پیواژه و لایه نگه له لهو نیشانه گه له که و له نه شعاری کوردیدا همن هه موو له سهر بناغه ی یه کگرتنی به رانبر به یه کتر و به گویره ی راسته وخو، له ریگا و شوینی دلدار ی باس ده کات. روانین و تبیینی شاعیری نه مرؤزی کورد به پی شوینی ههستیکی ناشکرا «Intuition»<sup>۱</sup> له شتومه کی ده ور به ری (به چه شنیک که له کومه لگایه کی بو ش له ته وژمی کات و ساته کانی رؤحی و قهیرانگه لی رامیاریدا بهر چاو ده که و ی)، گه لاله ی له سهر ناکری.

جینه جی بوونی مانای هر شتیک به دی هاتوو و ته نراوی شوین و جیگای ده ور به ری به تی: «دار» بو کورد یانی جیگای خو هشاردان؛ «نه شکوهت» یانی جیگای په سیو؛ «زنار» یانی سه نگه ر یان مه ته ریژ؛ «ریگا» یانی رؤیشتن تا کوتایی، تا دوا هه ناسه؛ «سه فهر» یانی شوینی دوور خستنه وه له زیډ؛ «زیډ» یانی جه رگی دادردا در کړاو و «بنه ماله» یانی وه بیر هینه ری بریندارترینی نهو بیرؤکانه ی که و وه پیش چاو ده که ون.

مامؤستا سه ید عه لی سالخی بو روونکردنه وه ی ناو نیشانی وتاره که ی ده نووسی: له دنیای شاعیرانی کورددا، لاواندنه وه (سهره مؤر) هه می شه ییه کان ویره ویری که که هاوکات له گه ل له دایک بوونیاندا، نه وانی ش دینه دنیا، به لام له گه ل شاعیردا نامرن، به لکو به ثامانه ت ده سپیردرینه دهستی به ری دا هاتوو. له دنیای شاعیرانی کورددا نه ویندارانه ترینی هه بوون، له «دله خورپی»، «پشکین»، «گرماندن یا هاوار کردن» دا خو ی ده نوینی. به م چه شنه به هه بوونی وه ها نیشانه گه لی، یان ره چه له ک و پی شهاته کان و چند و چونی پر ته وژمی رؤحی، ده بی له به رانبره ری شیعری نویی کوردیدا به چاوه پروانیه کی دیکه وه رووده رووی بن و نه گه ر به هو ی ناو هه چاوه پروانیه که وه به هو ی زیاده بیژی بکم، لام وایه له مالی هر کوردیکدا ده بی «بانیس ریتسؤس» یک به دنیا بی ت.

intuition = شهود، درون یافت

هه‌بوونی شاعیرانی کورد برینیکی زۆر قووله که نه میژوو و نه سروشتی  
دل‌ره‌ق هیچ‌کام ناتوانن ده‌رمان و برین‌پنجی بکه‌ن، ته‌نیا عه‌شق و نه‌وین  
تاوان کیشی ئاوانه‌یه و نه‌وانیش قه‌رزدارى سه‌رفه‌رازى و مه‌زنایه‌تى نه‌وینن.

له به‌شى دوايينى نه‌م وتاره‌دا مامۆستا سه‌ید عه‌لى سالحي ژياننامه و  
تایه‌تمه‌ندیه‌کانی نه‌و چوار شاعیره‌ی که له پيشدا ناومان بردن به وردی شی  
ده‌کاته‌وه، و ویرای شیکردنه‌وه‌ی ژياننامه و به‌ره‌مه‌کانی مامۆستا عه‌بدوللا په‌شیو  
ده‌لی: مامۆستا عه‌بدوللا په‌شیو ناسک‌بیر و زه‌ریف‌بیزه، به‌چه‌شنیک ناگیانه له  
شيعردا وشه هه‌لنا‌بیزى، تو ده‌لی وشه بو‌خوی وه‌رده‌س و یاریده‌ریه‌تى، به‌سانایی  
وتووێژیکى خه‌لکى به‌لام پر له مانا و قوولییکی سه‌یر و سه‌مه‌ر به‌خولقاندنی  
نه‌هینیه‌کانی ده‌روون ده‌س وه‌ر ده‌دا. زۆتر به‌رۆحی شيعر بیر ده‌کاته‌وه و له  
رسکاندن و دروست‌کردن و په‌یکه‌رسازی بو‌شيعر به‌هر فورم و پیکهاته‌یه‌ک خو  
ده‌پاریزی. له راستیدا ئیجازه‌ده‌دات که شيعر بو‌خوی کارى خوی یه‌کلا بکاته‌وه و  
هیچ چه‌شنه هه‌نگاوێکی نه‌نقه‌ستى و پيشه‌یى و تیگیشتووینانه‌یه‌ک له‌چیکردنی  
خانوبه‌ره‌ی شيعردا هه‌لنا‌گرى، هه‌تا بلێت له‌م باب‌ه‌ته‌وه راحه‌ته.

عه‌بدوللا په‌شیو به‌چه‌شنیکی خه‌یالى و نامیکانیکی به‌ره‌وانی بزافی وشه له  
شيعردا بایه‌خ ده‌دات، به‌بێ نه‌وه‌ی که خوی به‌راکشای تیدا به‌شداری کردبیت،  
نه‌و چاک ده‌زانى که شيعر ره‌نگدانه‌وه‌ی نه‌و یه‌ک‌دلیه‌یه که له‌مندالیه‌وه بوویه‌تى.

شيعری مامۆستا په‌شیو فورمیکى دیکه‌یه له‌وتووێژى سانای مرؤف، که‌وا له  
وشه‌کان وتووێژه‌کانی رۆژانه‌دا ره‌چاو ده‌کرى، ته‌نیا نه‌و له‌سه‌ر رۆحى ناديارى  
هه‌ست و دلنه‌وايیه‌کانه، که په‌رده‌لاده‌دات، به‌چه‌شنی که یاش خویندنه‌وه‌ی هه‌ر  
شيعریکی مامۆستا په‌شیو وا هه‌ست ده‌که‌ی نه‌تۆش نه‌م دلنه‌وايیه و نه‌م هه‌ست و  
تیبینی و وینه و وته و په‌یغامه‌ت ده‌زانى، به‌لام وه‌بیرت نه‌ده‌هاته‌وه، و نه‌رکی  
ئاسمانی شاعیر لی‌رده‌دا وه‌بیره‌تانه‌وه‌ی نه‌و زانیاره‌ کوژاو و شاردراوه و نه‌دۆزراوه‌یه  
که به‌چه‌شنیک پشت به‌سته‌ی دۆزینه‌وه‌ی راستی و دروستیه.

پنویسته سه‌رنجی خوینه‌رانى ئازیز راکیشم بو‌نه‌وه‌ی که له‌برى جیگا له  
رووی ناچاریه‌وه، بو‌نه‌وه‌ی مانای شيعره‌که له‌وه‌رگێراند به‌ته‌واوی شی بکه‌مه‌وه،  
وشه‌یه‌کم زیاد کردوو که نه‌و وشه‌م له‌نیوان [ ] داناوه تا خوینه‌رانى خو‌شه‌ویست  
بزانن نه‌م وشه‌یه له‌نیو دلی ما که کوردیه‌که‌دا نه‌بووه و به‌ناچاری دامناوه.

نیستا نه گهر بمانه وی ئاورې له شپږوازی هه لېسته کانی ماموستای شاعیر-  
 بدهینه وه و تېبینی نه وه بکهین که هه لېسته کانی هی کام مه کته بی شیعری ناوچه  
 جوړاوه کانی عیراقن، پښوېسته بزاین دوو مه کته بی شیعری یه کیک «کفری» و  
 نه وی دی مه کته بی شیعری «روانگه» بوون که بی چهند و چوڼ، ماموستا «عبدالللا  
 په شیو» یه کی له ګرنگترین شاگردانی مه کته بی روانگه یه، نه م شاعیره نازاد و  
 لیها تووه له ته وای بواره کانی ژبانیدا راوه ستاوه ترین شاگردی نه م مه کته به بووه و  
 یه کیک له به توانا ترین و هه لکه و توو ترین رپر هوانی نه م مه کته به ده ژمیردری.

دوایین باس نه وه یه که چاک ده زانین ره چاو ګرتنی راستی و دروستی و  
 دهس و دلپاکي و رهوانی وتار و ټیګه یشتن له شیعری شاعیر ګرنگترین نه رکی سهر  
 شانی وه رګیره. هر بویه له کاری وه رګیرانی نه م دهفته رده ته وای هیژ و توانای  
 خو م به کار ګرتووه که نهو خالان هی سهر وه ره چاو بګرم و به راشکاوی راده ګه ییتم  
 بهش به حالی خو م لاقی کولله یه کم هینا وه ته باره ګای سلیمان ناسای نه ددهب  
 دښتانه وه و نه وه ی که له دهستم هاتووه تنیا و تنیا به هو ی خزمهت به نه ددهب و  
 فهره نگی دوو زمانی کوردی و فارسی بووه. جا نه ګر نهو قه لم به دهسته  
 پایه به رزانه ی که و له سهر مه زنا یه تیه وه رخنه م لی بګرن و به وردی رخنه کانم بو  
 شی بکه نه وه و به ناو و نیشانی نهو چاپخانه یه که کتبه که ی لی چاپ کراوه،  
 رخنه کانین بوم بنیرن تا هه تاهه تا منه تګری ګوره بیان دهیم.

به سپاسه وه:

وه رګیر: نه جمه دینی شه و که تیار یان

مقدمه‌ی زیر به قلم اندیشمند آزاده و مستقل جناب آقای استاد یحیی مظهری به رشته‌ی تحریر درآمده است. این پژوهشگر موقر با سوابق ممتاز و درخشان علمی، قریب به ربع قرن است در دانشگاه‌های علوم پزشکی، آزاد اسلامی، مراکز آموزش عالی، مرکز تربیت معلم و آموزشکده‌های فنی به تدریس مشغول است و آثار علمی معتبر (ریاضیات کاربردی، فیزیک نور، فیزیک موج، سینماتیک و دینامیک، الکتریسته و مغناطیس، فشار حرارت و ترمودینامیک، فیزیک اتمی، فرهنگ فیزیک، فیزیک پزشکی، تاریخ علم فیزیک) و در زمینه‌ی ادب و فرهنگ (تاریخ سنندج در چهار مجلد، تاریخ مریوان، تاریخ کردستان، مجلدات زنجیره‌ی دانشمندان کرد، راستقامتان تاریخ، فهم آرام، تعدد نگرش، پا به پای محبوب)، مقالات متعدد به زبان‌های کردی و فارسی (مسیح زنده است، فرعون مقدس، زاویه‌ی تاریک تاریخ، واعظ خیر، مولوی کرد، اندیشمندان، تجلی معرفت، نوروز، کهنگی، پزشک بی‌مزد و...) و اشعار منظوم و بدون قافیه (سرودهای کردی و فارسی)، را از خود به یادگار نهاده است.

ضمن آرزوی ترقیات روزافزون این استاد بلندپایه، چشم‌انتظار چاپ آثار جدیدشان هستیم.

در اینجا لازم می‌دانم که سپاس و تشکر مخصوص خویش را به خاطر نگارش هر دو مقدمه‌ی کردی و فارسی اثر مذکور تقدیم این استاد و دانشمند و محقق بنمایم و از خدای ذوالجلال تمنا کنم که همواره موفق و مؤید باشند.

با سپاس و تشکر: مترجم

ترجمه، دقیق‌ترین راه برای تبادل افکار و آثار در میان ملل دنیاست، و مهم‌ترین شرط در این رسالت ادبی، ریزنگری و دقت در درک مفاهیم زبان اصلی است.

ترجمه کمکی برای آماده کردن مسائل علمی و ادبی در کتابخانه‌هاست؛ و این خود نشانه‌ی تمدن و آزادی اندیشه و اعتلای دموکراسی است.

دانش ترجمه ریشه در گذشته‌های دور دارد و حسن است که به پیشینه‌ی این پروگرام فرهنگی در مناطق کردنشین امعان نظر داشته باشیم.

فرهنگ (کردی-ایتالیایی)، نخستین کتاب به زبان کردی است که به سال ۱۷۸۷م در رم توسط «گازرونی» که یک کشیش ایتالیایی بود، در راستای فرهنگ ترجمه، به رشته‌ی تحریر درآمد و در آن دستور زبان و فرهنگ واژه‌های کردی به منظر کشیده شد.

«ژابا» کنسول روس در ارومیه، «پیوتر لیرخ»، «علی اکبرخان سنندجی» و «شیخ محمد مردوخ» در سده‌های اخیر به نگارش چنین آثاری اقدام ورزیده‌اند.

نقطه‌ی آغازین کتاب کردی که توسط خود کردها تدوین و منتشر گردید، کتاب «انجمن ادیبان» است که «امین فیضی‌بگ» (۱۹۲۳-۱۸۴۰م) آن را به سال ۱۹۲۰م در استانبول به چاپ رسانید. در صفحات اولیه‌ی این اثر، اتوبیوگرافی ادبایی چون «مولانا خالد شهرزوری»، «شیخ‌رضا طالبانی»، «سیدعبدالرحیم مولوی»، «ملاخدر شایوسی میکائیلی» (نالی) و «سالم» با سروده‌هایی چون «قوربانی توزی ریگه‌تم - چامه‌ی مولوی» و «جوابیه‌ی سالم» مشاهده می‌شود.

سال ۱۹۲۵م سال شروع نشر کتاب‌های کردی است و از این هنگام به بعد معدودی از نوشته‌های کردی انتشار یافت و با شروع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹م) به اوج خود رسید و قریب به ۷۷ اثر کردی به چاپ رسید.

از سال ۱۹۹۱م که امنیت نسبی در کردستان عراق پدیدار گردید، نشر کتب و مجلات و روزنامه به زبان کردی رشد و بالندگی یافت و در دسترس عموم قرار گرفت.

اینجانب که از دهه‌ی هفتاد میلادی توفیق رفیق راه گردید و به مطالعه و جمع‌آوری آثار کردی پرداختم (هر چند به دور از چپاول نبود)، دریچه‌ای از دانش اصالت ادب کردی به رویم گشوده شد.

با درخواست آقای «نجم‌الدین شوکتیاریان» در جهت نگارش مقدمه‌ای بر ترجمه‌ی اثری از شاعر معاصر «عبدالله پَشیو»، یاد و خاطره‌ی «همزه‌آقا»، نویسنده‌ای گمنام به ذهنم خطور کرد که دیباچه‌ی زیبایی بر دیوان «احمد خانی» (تاج فخر شعرای کرد) نوشت و آن را به نود و پنج بخش، و هر بخش را با سروده‌های حاوی اندرزِ حکیمانه به انجام رسانیده است و با اشعار زیر آن را آغاز نموده است:

|                           |                                 |
|---------------------------|---------------------------------|
| دا خەلق نەبیژتن کو ئەکراد | بی‌مه‌عریفه‌تن بی‌ئەسل و بونیاد |
| ئەنواع ملەل خودان کتیین   | کرمانج تنی دەبی حسین            |

ترجمه

|                             |                                 |
|-----------------------------|---------------------------------|
| بگذارید خلق نگویند که اکراد | بی‌معرفتند و بی‌اصل و بنیاد     |
| انواع ملل صاحب کتابند       | در این میان کردهای ما بی‌حسابند |

یادی از «ملاخدر شایوسی میکائیلی» متخلص به «نالی» خالی از لطف نیست که در نکته‌پردازی و تناسب شعری چنین سراید:

ئەستێرە هەموو مەحوە لێ نووری قەمەردا  
یا شەمسی جەمالت شەوی گیراوە بە فەردا

ترجمه:

ستارگان همه در نور مهتاب محو شده‌اند؟!  
یا خورشید جمال تو شبی در تسخیر فرداست

و در کمند کنایه، سراچه‌ی دل را عنبرافشان می‌نماید،  
عجیب ئەستێرە شەو هەل دی لێ تاوی خوسرەوی خواوەر  
لێ رووی تووم دیدە هەلنایە شەو و روژ گەرچی بیدارم

ترجمه:

عجبا چگونه ستاره سر می‌زند شب‌هنگام ز تاب خورشید خاور

شب و روزم دیده بر نمی‌تابد تاب رخسار تو را، گرچه بیدارم!

شایسته است که اثر هنرمند «عبدالله پشیو» به دو زبان کردی و فارسی به شیوه‌ای سنجیده در اختیار روشن‌فکران کنونی قرار گیرد تا گامی مستحکم‌تر در پیشرفت ادب و فرهنگ برداشته شود.

شرایط زمانی و موقعیت مکانی «عبدالله پشیو» در کنار ده‌ها و ده‌ها، زیباندیشی و واژه‌آرایی خود را به نمایش گذاشت و در ملک سروده‌هایش نازکاندیشی و عمق معانی فوران یافت.

ترجمه‌ی ادیب «نجم‌الدین شوکتیاریان»، خود صنعت بدیعی در به ترسیم کشاندن سروده‌های «عبدالله پشیو» به زبان فارسی است.

مترجم شخصیتی شایسته و شاعری توانا در ادب کردی و فارسی است و اقدام وی چراغی فرا راه آیندگان است.

سروده‌های «عبدالله پشیو» را با نگارش مترجم در خلال یک ماه مورد مذاقه قرار دادم، هر چند کار دشواری بود و به هنگام واریسی موارد جزئی دیگر، سر از میدان تفحص باز می‌زد و تفکر و اندیشه‌ی متفاوت را پدیدار می‌ساخت و برای بهتر دیدن مراجعه به منابع متعدد فرهنگی لازمه‌ی کار بود؛ اما برگردان مترجم مملو از سلاست گفتار و پیگیری نگرش شاعر و حاوی رعایت واژه‌آرایی (بدیع) همه‌جانبه بود و خار خواب را از چشم خسته می‌زدود و گل از گلم می‌شکفت.

ترجمه‌ی «بروسکه چاندن»، «آذرخش افشانی» سنگ‌بنای مهر ادبی و ملاط ملی در میدان روشن‌فکری دو ملت کرد و فارس است و این کار زینده‌ی نحوه‌ی نگرش بس بلند مترجم است.

بدیهی است که جهت برگردان این اثر به زبان فارسی مشکلات عدیده‌ای فراروی مترجم قرار داشته است؛ از آن جمله آشنایی مترجم به مرز و بوم، مشخصات عصر زیستن، راه و اندیشه‌ای که شاعر در آن به بالندگی رسید، آگاهی از نفسیات و راهیاب به احساس و خیالات شاعر است.

مترجم ضمن مراعات باید دارای ذائقه‌ی ادبی بوده و خود را در جلد شعر شاعر احساس کند تا بتواند ارزش واقعی سروده‌ها را برملا سازد و از هر گونه اعمال نظر شخصی پرهیز نماید و در گزینش واژه‌های به دور از ذهن شاعر خودداری ورزد.



به نویسندگان و هنرمندان پیشنهاد می‌کنم که آثار مکتوب خود را در منظر منتقدین ملتزم به اخلاق ادبی قرار دهند و از انتقادات سازنده‌ی آنان بهره‌مند گردند تا علاقمندان پی‌گیر در تنوره‌ی اشتباهات احاطه نشوند.

آرزویم سربلندی نویسندگانی چون استاد «نجم‌الدین شوکتیاریان» است که رمز ایجاد انگیزه برای دوست‌داران زبان و ادب را به ارمغان دارند و در به میدان کشیدن نویسندگان مردمی در خدمت به اصالت ادب اصیل و ریشه‌دار زبان کردی، منش جلودار را مبلّغند.

شهر سنندج، مدرس فیزیک مراکز آموزش عالی و تربیت معلم، یحیی مظه‌ری، مهرماه (۱۴۲۹ق / ۱۳۸۷ش / ۲۷۰۸ کردی / ۲۰۰۸م)

ئەم پېشەكە كەوا لە لاپەرەي دوايیدا لە بەر چاوخۆتەرانی نازیز دەكهوی بە قەلەمی بیرمەندی ئازا و سەر بەست و بەناوبانگی زانکۆهکانی شاری سنه، مامۆستای هیژا یەحیا مەزھەری ھاتۆتە سەر کاغەز.

ئەم لیکۆلەرە پایە بەرزە بە ڕابردوویەکی ھەرە گەرنگ و پڕشنگداری زانستییەو ھاوێ چارەكە سەدەبەكە لە زانستگاكانی علوومی پزیشکی، ئازادی ئیسلامی، ناوھندی ڕاھێنانی بالا، ناوھندی پەرورەدەبی مامۆستایان و یانەي فێرکاری پېشەیی خەریکی دەرس گوتنەو ھێ و تائێستاکە زۆریکی زۆر بەرھەمی زانستی بابەخداي و ھەكو (ریاضیات کاربردی، فیزیک نور، فیزیک موج، سینماتیک و دینامیک، الکتریسیته و مغناطیس، فرهنگ فیزیک (کوردی، فارسی، انگلیسی)، فیزیک پزشکی، تاریخ علم فیزیک) ترمودینامیک و حرارت و ھەروەھا لە پیکھاتەي ئەدەب و زانیاریدا بەرھەمیکی زۆری پېشەكەشي گەل و نیشتمان کردووە كە بریتین لە: (مێژوی سنه لە چوار بەرگدا (تاریخ سنندج در چهار مجلد)، مێژوی مەریوان (تاریخ مریوان)، مێژوی کوردستان (تاریخ کردستان)، زنجیرە بەرھەمەکانی زانیانی کورد (مجلدات دانشمندان کرد)، بەژن ڕاستانی مێژوو (راستقامتان تاریخ)، فامی ھیدی (فهم آرام)، فرھیی چاوخشان (تعدد نگرش)، پێ بە پێی خۆشەویست (پا بە پای محبوب))، نوابغ کرد، بزرگسرداران جگە لەم کتیبانە چەند وتاریکی کوردی و فارسی نووسیو ھە بریتین لە: (مسیح زنده است، فرعون مقدس، زاویەي تاریک تاریخ، واعظ خیر، مولوی کرد، اندیشمندان، تجلی معرفت، نوروز، کهنگی، پزشک بی مزد و...) پێویستە ئاماژە بکەم كە مامۆستایەحیا مەزھەری لە پیکھاتەي شیعەر و شاعیریشدا دەستیکی بالای ھەيە و چەند بەرھەمیکی شیعری کوردی و فارسی ھەم بە شیوازی شیعری ئازاد و ھەم بە شیوازی شیعری بە کێش و قافیە ھۆنیو ھەو، وێرای ئاواتخواری بو سەرکەوتنی ئەم مامۆستا پایە بەرز و سەر بەستە، چاوەڕوانی لە چاپدانی بەرھەمە نوێیەکانین.

ئەركی سەرشانە سوپاس و ڕیزی تایبەتي خۆم بە ھۆی نووسینی ھەر دوو پېشەكی (کوردی و فارسی) ئەم مامۆستا زانا و لیکۆلەرە ئاراستەي بکەم و ھیوام وایە كە لە ئامانجە گەرنگەکانی سەرکەوتوو بیت.

بە سپاسەو: وەرگیر

## پېښه كې بۇ برووسكه چاندىن (اډرخش افشانى)

دېباره كه وەرگېرانه وه رېكويېكتېرېن رېگه يه بۇ ئالوگور كړدى بهرهم له نيو گهلاندا و گرنگترېن مهرجېش بۇ ناماده كړدى وركېرانه وه، ورده كارى و يه ك رېگه و شېواز گرته.

وهرگېرانه وه يارمه تېده رېكه بۇ ناماده كړدى باسى عېلمى و راپوړى قوتابيان و پېكهېناني كاروبارى فراوانى كتيخانه كان. ژماره ي ژورى بهرهمى جوراوجورى همر ميلله تېك، نېشانه يه كه بۇ شارستانه تى و سهره ستي بير كړدنه وه و نووسين و دارشتن و پېشاندانى رووگه شى ديموكراتيه ت.

زانستى وهرگېرانه وه له دېرزه مانه وه زانراوه و هه بووه به پېى پېشكه وتنى شارستانه تى بهر و پېشه وه هه نكاوى ناوه. بهم بۇنه وه شياوى ئهم وتاره يه كه سهره نجتان راکېشم بۇ ميژووى ئهم پرؤگرامه فهره نكيه له ناوچه ي كورده واريډا.

يه كه م كتيپى كوردى له سالى ۱۷۸۷ز له رؤوما «گارزونى» كه قه شه يه كى ئيتاليايى بووه به هر دوو زمانى كوردى و ئيتاليايى رېزمان و فهره نكيكى داناه و ههروه ها له سه ده ي رابردوودا «ژابا» قونسولى روس له «ورمى» و «پيؤتريخ» و چند كه سانكي تر له سهر زمان و فؤلكلورى كوردى بهرهميان چاپ كړدووه.

كتيپى كه سهر تا پاى كوردى بيت و به ئهركى كورد چاپ كرايت كتيپى «ئهنجومه نى ئه ديواني كورد»، كه ئهمين فه يزى به گ (۱۸۴۰-۱۹۲۳ز)، له سالى ۱۹۲۰ز له ئه سته مول چاپى كړدووه و له ده لاپه رى سهره تايدا ئهم شاعيرانه مان پى دهناسيئت «مه ولانه خالد»، «نالى»، «شيخ ره زا»، «مه وله وى»، «سالم» و چند پارچه شيعرېكى ههر يه كه يان بلاو ده كاته وه، وه ك: چامه ي قوربانى توژى رېگه تم «نالى» و ولامدانه وه كه ي «سالم».

ده توانين سالى ۱۹۲۵ز به سهره تاى سالى كتيپى كوردى دابېين، چونكه لهم ساله وه بهر ده وام سال له دواى سال بهرهمى كوردى چاپ كراوه و ژماره ي پتر بووه.

به هوى هه لگېرسانى شه رى دووه مى جيهانى (۱۹۳۹-۱۹۴۵ز) هوه ژماره ي كتيپى كوردى به جوړيك گلؤله ي كه وته ليژى، به لام سالى ۱۹۵۰ز سالى زېرېنى كتيپى كوردى به گشتى، چونكه لهم ساله دا «۷۷» كتيپمان چاپ كراوه كه وا له لووتكه ي ژماره ي كتيپى كوردى دايه له ساليكدا.

ئەم راستىيەمان بۇ دەرکە وتووۋە كە لە سالى ۱۹۹۱ز ئاسوودەگى بالى بە سەر كوردستاندا كېشاۋە، ژمارە و قەوارە و بابەتى چاپەمەنى كىتېب و گوڭفار و رۇژنامەى كوردى بووژاۋە تەۋە.

لە دوا سالەكانى ھەفتاى زايىنى كە دەستىم داۋەتە خوڭىندىن و شوڭىن پى ھەلگرتى كىتېبى كوردى تا ۋە كو توانىم لەم ماۋەدا ئەرشىڭىك پىك بەڭىم، بەلام جاربەجار چەپاۋەيەك لايەكى لى ئەقراند.

لە ماۋەى ئەم چەند سالەدا گەلى سەرچاۋەم دەر بارەى چۈنەتە رېك خستىنى ئەم جۈرە بەر ھەمانە خوڭىندۋە تەۋە. بەم پىيە دەرگايەكى زانستى نوڭىم بۇ خرايە سەر پىشت.

بە دىتنى ۋەرگىراۋەى بەر ھەمى مامۇستا «نەجمەدىن شەۋكەت يارىان»، بىرم لە ئەۋە كەردەۋە كە شۆرەسوارىكى كورد ۋەكو «ھەمزە» ناۋىك؛ «دىباچەى» بۇ ئەشعارى تاجى سەرى شاعىرانى كورد «ئەحمەدى خانى» (۱۶۵۰-۱۷۰۶ز) نوۋسىۋە و داستانەكەى كەردۋە بە «۹۵» باسەۋە، ھەر باسكىكى چەند پەندىكە، ھەر پەندىكىشى چەند دېرەشيعرىكە و بەم جۈرە دەست پى دەكات:

دا خەلق نەبىژتن كو ئەكراد      بى مەعرفەتن بى ئەسل و بونىاد  
ئەنۋاع مەل خودان كىيىن      كرمانج تى دەبى حىيىن

با بچىنە خزمەتى مامۇستا مەلا خدرى ئەحمەدى شاۋەيسى مكايەلى كە نازناۋى شيعرى «نالى» ۋە لە مەيدانى نوكتەبىژىدا شۆرەسۋارى سەر كەوتۋوى سەردەمى خۋىەتى و بۇ دەر خستىنى «تەناسوب» باۋەر و بارى دەرۋونى خۋى وا دەگەڭىنى:

ئەستىرە ھەموو مەحوە لە نىو نوۋرى قەمەردا

يا شەمسى جەمالت شەۋى گىراۋە بە فەردا

و بەم بەيتەش شەپۇلى «كىنايە» ئەنوڭىنى:

عەجەب ئەستىرە شەۋەلدى لە تاۋى خوسرەۋى خاۋەر

لە پروۋى تۆم دىدە ھەلنايە شەۋ و رۇژ گەرچى بىدارم

پىم رەۋا بوو بەر ھەمى شاعىرى ھەل كەوتۋوى ئەم چەر خە مامۇستا «عەبدولا

پەشۋ»، لە سەر زمانى كوردى و فارسى بە شىۋەيەكى پوخت و رېكخراۋ بخرىتە بەر دەستى خوڭىندەۋارانى بەرپىرى كورد و رۇشنىيرانى ئەم بەرەيە تا لە دارشتىنى

تازەدا سەرکەوتووتر بن و لە ھەنگاونانیاندا بەرھەڵە دەدەبێ پێشکەوتووێ دواڕۆژ جی  
پێیان پتەوتر بێ.

ئەو باروودوخەیی کە مامۆستا عەبدوللا یەشیو، تیا ژیاو، کاری تی کردوو و  
زیرەکی و بلیمەتییە کەشی پالی پێو ناو ھەرچی جوانکاری و وشەنارایی ھەبە  
بە کاری ھیناوە و شیعەرەکانیشی پرن لە قوولی مەعنا و ناسکی ھێما.

شیعردۆستی و ئەدیبیی مامۆستا «شەوکەتیاریان»، بوو بە ھۆی ئەو کە  
وشەیی قورسی روون کردۆتەو و ئارایشیان خستۆتە روو و لە راستیدا ئەسلی  
وشەکان بە شیوەیەکی رازاو تر نزیک کەوتۆتەتو.

نابی دلسۆزبە کەیی بشارد ریتەو کە لە مەعنا لیدانەو و روشن کردنی  
وشەکان بە زمانی فارسی دا، شایانی سوپاسە و ئەم چەشنە بەرھەمە دەس مایە  
ئەمرۆیە و ئاسۆی بەرھەڵە دواڕۆژە.

ئەمێش بەم نوسخەدا رۆیشتمەو (برووسکە چاندن وەرگیراوەی مامۆستا  
شەوکەتیاریان)، کە بینیم مامۆستای ھێژامان زانیەکی ئەدەبی کوردی و گەیشتمە  
ئەو قەناعەتە کە ئەم پێشەکییە بۆ دانیم. بەم پێی دەستم کرد بە کار و  
لیکدانەو و قوناغ بە قوناغی بەرھەمە کە جیگای شانازیە لە سەر ئیمە و بەرھە  
داهاتوو پێویستە بایەخیکێ تایبەتیان بۆ دابنێن. چونکە نووسراوە کەیی مامۆستا  
شەوکەتیاریان پر بە پێستی مەبەستی شاعیرە لە سەر زمانی فارسی.

بۆ دارشتنی ئەم پێشەکییە دەستم بۆ بەرھەمە گرنگەکان درێژ کرد و لە  
بیزنگم دان تا لە سەر شیوەیەکی نوێ و یەک رینگە شیواز ئەرکی وەرگیر لە چەند  
لاپەرەبە کدا دەربرم و بی ئەوێ لە ئەسلی مەبەست لابدەم. پارچە پارچە بە  
شیعەرەکان و نووسینە کەیی شاعیر و وەرگیردا چوو مەو و دیارە لە ماوەی ئەم کارەدا  
گەلی بابەتی تر ئەھاتە ئاراو و بیر و رای نوێ پەیدا ئەبوو و ئەم کارە ھەر چەند  
مەینەت و ئەرکی گران بوو، بەلام لە گەل ئەو ھەشدا کاریکی ئیجگار بەسوود بوو و  
پێی ئەگەشامەو.

وەرگیر لە بەرھەمی «آدرخش افشانی» برووسکە چاندن مەعنا تیکرای  
بەیتەکانی لیکداو تەو و ئەوێ پێو ندی بە وشەنارایی (بەدیە) وە و شوین پێی  
رەوان بیزێ (بەلاغە) ھەبێ، خستوو یەتە روو و لە لاپەرەکانی دوا یی بەرھەمە کەیدا

مه‌عنای یه‌که یه‌که‌ی وشه‌ گرانه‌کانی نووسیوه‌ته‌وه تا ئیشه‌که‌ی روو نه‌کاته‌ کال  
کرچی.

ماموستای هیزمان مروفايه‌تی و دلسۆزی بۆ کورد پالی پینوه‌ ناوه‌ و بووه‌ به‌  
هۆی ئه‌وه‌ که‌ شیعری شاعیری به‌ناوبانگی کورد ماموستا «عه‌بدوللا په‌شیو»ی  
وه‌رگیراوه‌ته‌ سه‌ر زمانی فارسی که‌ ئه‌مه‌ش له‌ مه‌یدانی رۆشنیبری هه‌ر دوو  
نه‌ته‌وه‌ی کورد و فارسدا به‌ به‌ردی بناغه‌ی براهه‌تی داده‌نریت و له‌گه‌ل ئه‌مه‌شدا  
په‌نجه‌ بۆ ئه‌وه‌ راکیشراره‌ که‌ زۆر کتییی به‌ نرخ، له‌ فارسییه‌وه‌ کراوه‌ته‌ کوردی و  
سه‌ره‌رای ئه‌مه‌ به‌ پیتی ژماره‌ و قه‌واره‌ و لاچر و که‌له‌به‌ره‌کانی رۆشنیبری کوردیمان  
بۆ ده‌خاته‌ روو.

بۆ راست کردنه‌وه‌ی شیعره‌کان و گۆڕینی له‌ سه‌ر شیوه‌ی دارشتنی فارسی،  
گه‌لێ کۆسپ دیته‌ رینگای لیکۆله‌وه‌ و وه‌ک ئاگاداری وه‌رگیر له‌ مه‌رز و بووم و ڕی و  
شوینی شاعیره‌ و ئه‌و سه‌رده‌مه‌ی که‌ تیا ژیاوه‌ و ئه‌و رێبازه‌ی که‌ گرتویه‌تی.

زانینی نه‌فسیه‌تی شاعیر و دیاری کردنی چه‌شنی چه‌ش و هه‌ست و خه‌یالی،  
به‌راوه‌ردیکی وردی ئه‌وی. پێویسته‌ که‌ وه‌رگیر چه‌شیکێ ئه‌ده‌بی هه‌بی و بچیته‌  
پێستی خاوه‌ن شیعره‌که‌وه‌ تا بتوانی نرخێ راسته‌قینه‌ی بۆ دابنێ و به‌ چاوێکی  
بی‌لایه‌ن سه‌یری ئه‌و به‌ره‌مه‌ بکا و هه‌ڵسه‌نگینێ. ئه‌مه‌ش بووه‌ به‌ ئه‌وه‌ی که‌  
وه‌رگیر وشه‌یه‌کی گران و نه‌زانراوی نه‌کردۆته‌ ماله‌وه‌.

پێشنیارم بۆ هه‌موو نووسه‌ران ئه‌وه‌یه‌ که‌ به‌ره‌م ئه‌بی بخریته‌ پیش چاو و  
چاوهروانی رخنه‌ی خوینده‌وارانی ئاگادار و دلسۆز و شاره‌زا تاكو له‌ کاری تری له‌مه‌و  
پاشماندا که‌لک له‌و رخنانه‌ وه‌ر بگرین و هه‌م که‌سی تریش نه‌که‌ویتته‌ ئه‌و هه‌له‌یه‌ی  
ئیمه‌وه‌. ئاواتم سه‌رکه‌وتووێ مامۆستایانیکه‌ وه‌کو ماموستا شه‌وه‌که‌ تیاران، که‌  
کاره‌که‌یان تابه‌ته‌ی خۆی هه‌یه‌ و یارمه‌تیده‌ری زمان‌زان ده‌دات بۆ پیکه‌ینانی  
فکره‌یه‌کی گشتی له‌ باره‌ی وه‌رگیرانه‌وه‌ و تیه‌ه‌لکی‌شینه‌وه‌ی نووسه‌ران بۆ ناو  
جه‌رگه‌ و سه‌ر بنجی زمانی کوردی.

شاری سنه‌، مامۆستای زانکۆ یه‌حیا مه‌زه‌ه‌ری (۱۳۸۷/۷/۱۷) هه‌تاوی / مانگی  
ڕه‌به‌ری ۲۷۰۸ کوردی).

## نایدیا

چهند روژیکه،

نیدایای شیعری،

وهک مه‌لیکی سپی تیزبال

لیم ناگه‌ری،

هرچه‌ند خومی لی ون ده‌که‌م،

له پریکا

هه‌وری بیرم ده‌قلیشینی و تیده‌په‌ری.

هه‌دا ناده‌م!

نازانم که‌ی

ئه‌و بالنده‌ کئویله‌یه‌ هه‌لده‌نیشی؟

که‌ی رام ده‌بی؟ که‌ی لیم رادی؟

ده‌لیی ژنه!

دوای ده‌که‌وم، بۆم ناگیرئ.

ده‌کشیمه‌وه، به‌ دوامدا دی.

## ایده

چند روزی است،

ایده‌ی شعری،

چونان پرنده‌ای سفید و تیز بال

دستم از سر بر نمی‌دارد،

هر چند خود را ازو می‌کنم پنهان

اما به‌ ناگهان

ابر اندیشه‌ام را می‌شکافد و می‌گذرد

آرام نمی‌گیرم!

نمی‌دانم چه وقت

آن پرنده‌ی وحشی فرو خواهد نشست؟

کی رام می‌شود؟ و کی مهرم بر دل او خواهد نشست؟

گویي زن است!

به‌ دنبالش که‌ می‌روم، رامم نمی‌شود

و هر وقت دست از او می‌دارم به‌ دنبالم می‌آید.

(۲)

## تا نیوه‌ی ریگه هاتووین

تا نیوه‌ی ریگه هاتووین،  
بیر له چی ده‌که‌نه‌وه؟  
تازه بۆ کوی؟ بۆ دواوه؟  
ده ته‌ماشای دواوه که‌ن،  
چ شووره‌یه‌ک به هیسکی  
شه‌هیدان هه‌لچنراوه!

\*\*\*

ها گولله، لئی بیرسن،  
پاش ئه‌وه‌ی ئاگر ده‌دری  
قه‌ت ئاور ده‌داته‌وه؟  
ها وشه، لئی بیرسن،  
کاتی له دهم هه‌لده‌فری  
قه‌ت ئاور ده‌داته‌وه؟  
ها جوگه، لئی بیرسن،  
که به‌ره‌و چه‌م ری ده‌بری  
قه‌ت ئاور ده‌داته‌وه؟  
تا نیوه‌ی ریگه هاتووین.  
بیر له چی ده‌که‌نه‌وه؟  
تازه بۆ کوی؟ بۆ دواوه؟  
ده ته‌ماشای دواوه که‌ن،  
چ شووره‌یه‌ک به هیسکی  
شه‌هیدان هه‌لچنراوه!

## تا نصف راه آمده‌ایم

تا نصف راه آمده‌ایم  
به چه می‌اندیشید؟  
تازه رو به کجا؟ رو به عقب؟  
پس بنگرید پشت سر خود را،  
چه دیواری از استخوان  
شهیدان بر پا شده است!

\*\*\*

اینک گلوله، از او بپرسید  
پس از آن که به سویی آتش می‌شود  
هیچ گاه ره رفته را باز می‌گردد؟  
این هم واژه از او بپرسید.  
آن گاه کز آشیان دهان می‌کند پرواز  
هیچ گاه باز می‌گردد؟  
اینک از جویبار بپرسید،  
که رو به سوی رود در جریان است  
هیچ گاه از مسیر خود باز گشته است؟  
تا نصف راه آمده‌ایم.  
به چه می‌اندیشید؟  
تازه رو به کجا؟ رو به عقب؟  
پس بنگرید پشت سر خود را،  
چه دیواری از استخوان  
شهیدان بر پا شده است!



(۳)

## برای یک کولی

(۱)

بس بنگر کف دستم را!  
من که نمی خواهم بگویی ام،  
پدر چند فرزند خواهم شد،  
ثروتمند خواهم شد یا مستمند و ندار...  
تنها یک چیز به من بگو:

تا هستم چون تو خواهم زیست  
یا عاقبت صاحب کشوری خواهم شد؟!؟

۱۹۸۰/۲/۲۵ مسکو

(۲)

آسمان تو- جلو پای توست.  
سر فرود آر،  
گردن کج کن،  
مگردان چشم

به دیدن آسمان و خدا و ستارگان  
آن را که وجبی خاک نباشد،  
خدا و ستاره و آسمانش کجاست؟!؟

۱۹۸۲/۱/۱۸ پوتسدام

(۳)

غصه مخور،  
سخت نگیر، غم من به خاطر توست.  
کس واقف نشد بر این کف دست-

## بوقه ره جیک

(۱)

بهس تهماشای ناو له پیم که!  
خو من نامه وی پیم بلیی،  
دهیم به باو کی چند منال،  
زهنگین دهیم، یا هر وا لات ...  
تهنیا شتیکم پی بلیی:

هه تا ماوم وهک تو ده ژیم،  
یا خو ده بمه خاوهن ولات؟!؟

(۲)

ناسمانی تو - بهرینی خوته،  
سهرت شوړ که،  
ملت که چ که،  
چاو مه گیره

بو ناسمان و نه ستیره و خوا -  
نه وهی بستیک خاکی نه بی،  
خوا و نه ستیره و ناسمانی کوا؟!؟

(۳)

مهراق مه خو،  
سه غله ت مه به، من بو تو مه.  
بهری دهستم کهس تیی ناگا -

نهینیه که ی هەر لای خۆمه.

راز آن پیش من است.

ناو له پ نییه!

این کف دست نیست!

نه خشه یه کی پر نه وال و چیا و چۆمه!

نقشه‌ای مملو از تپه و کوه و رود است!

۱۹۹۲/۲/۲۹ مسکو

(۴)

## نهینی

خانمۆله كهه!

ده پیم بلی:

له کوی فیر بووی،

هونراوه بکه یته په خشان؟

له کوی فیر بووی،

ده ریای یاخی

نارام بکه ی وه کوو ناسمان؟

خو تو شلکه نه مامیکې، گیانی گیانان،

چون ده توانی

سندم له پیتی گرکان بکه ی،

لغاو بکه ی ده می زریان؟

چون به ساتیک

ئاوا ژینم دهره نگینی،

به ساتیکیش

به سته له کی تیا ده که یته سهر چوپیکیش؟

چون به ساتیکیش

وه کوو ناگر هه لمده که ی،

به ساتیکیش ئاوا ده مکه ی به خو له میش؟

## راز

زیبا خانمم!

بگو:

کجا یاد گرفتی،

شعر را به نثر بدل کنی؟

کجا یاد گرفتی،

دریای خروشان را

آرام کنی به سان پهنه ی آسمان؟

تو که خود نو نهالی ای جان جانان،

چگونه می توانی

زنجیر نهی بر پای آتشفشان،

و افسار نهی بر دهان باد جنوبگان؟

چگونه در یک ساعت می توانی

این چنین زندگیم را نقش بزنی،

و به دیگر ساعت

یخبندان را به پایکوبی وا داری؟

چگونه در اندک زمانی می توانی

هم چو آتش مرا بر افروزی،

و به دیگر ساعت این چنین خاکسترم گردانی؟

(۶)

## نزا

بیستوومه، ده لټین:

خوړ، وه ک مه لیکي په ر و بال زیرین،

ناو له پی مه زده ی کردو ته لانه.

تا هم نه بزوی،

خوړ له جیگه ی خو ی ناجولټه وه.

ناهوورمه زده!

زور نا، هه ر جارټک،

هه وارگه که ی خو ت وه بیر بیته وه

ته کانیک بده،

ده سټیک ببزو یوه،

به لکوو تیر ټرټیک بیگریته وه.

## تمنا

شنیده ام که می گویند:

خورشید چون پرنده ای زرین پر و بال،

لانه نموده بر کف دست اهورامزدا

تا این نجنبید،

خورشید، بر جایگه خویش نخواهد جنبید.

اهورامزدا!

نه خیلی زیاد، یک بار تنها،

به یاد بیاور بیلاق خود را

حرکتی کن،

دستی بجنبان،

شاید پرتوی بگیرد او را.

(۷)

## بۆ پۆزه

## برای روزا

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| کاتی من وه کوو                       | آنگاه که من هم چون                   |
| پاساریه کی راو کراوی تۆ،             | گنجشک صید شده ات،                    |
| له رزه له رزم بوو                    | می لرزیدم                            |
| له بهر بارانی شینی چاوی تۆ،          | در ترنم باران آبی چشمانت،            |
| له دهنگی تۆ دا                       | در ضرباهنگ صدایت                     |
| به ئاستهم زهنگی کلیسه لئی دا:        | به آرامی، زنگ کلیسا نواخته شد:       |
| «کوردم خوۆش دهوئی ...»               | «کرد را دوست دارم ...»               |
| کورد جهنگاوه ره ...»                 | کرد جنگاور است ...»                  |
| سا توخوا وه ره!                      | پس به خاطر خدا بیا                   |
| خۆ من کوردم و تا سه ره هیسک کورد ... | من که کردم و تا بن استخوان هم گرد... |
| بۆیه، بیوره گهر لیت بیرسم:           | به همین دلیل ببخشای گرت بیرسم:       |
| پییم نالیتی، بۆچی                    | نمی گویی ام چرا؟                     |
| هینده له ژوانی                       | این همه از میعاد                     |
| بارانی شینی چاوت ده ترسم؟!           | باران آبی چشمت می ترسم!؟             |

(۸)

## ته نیایی

ئه م دنیا به له هوندوړی جه نگه ل ده کا  
شینی نه فه س بر  
ره گی بوونم گهنده ل ده کا،  
بگره و به رده ی نابړپته وه،  
هر ته نیایی

چرای هزر و خو بینیم بو هله ده کا  
به لام بریا، خاتوونه که م، تو ده ترانی،  
هنده ی شهوان ته نیایی چیم له گه ل ده کا!  
دی، ده ته نی ده شتی روحم به هو به ی خه م،  
به هاریش بی، شینکه م نوقمی خه زه ل ده کا  
هر نه و ده مبا بو خه لوه تگه،  
هر نه ویش دی،

له پړیکا میحرا به که م چه په ل ده کا  
وات چه ش کردووم به تام و بو ی سفره ی له شت،  
جار جار نه فسم له گورگیکی زیته ل ده کا  
تا به بانی ده لوورینی و مانگ راو دهنی،  
نه لهای که زی و شله کی ران و که فله ل ده کا  
په ربی شیر، نه وه ی کچی ته نیاییمه،  
توم لا نه بی، له تارمایی و کوته ل ده کا  
هر ئیکسیری باوه شی تو  
هر دوو به هه شت،

گو شه گیری و گه رمی به دهن، تیکه ل ده کا  
گوناهت کرد که نه هاتی،

## تنهایی

این دنیا به دل تاریک جنگل می ماند  
ظلماتی نفس بر  
که رگ هستیم را می فرساید،  
بگیر و ببندش نا گسستنی است،  
فقط تنهایی

فروزنده ی چراغ عقل و خودبینی من است  
اما ای کاش خاتون من می دانستی،  
که تنهایی چه بر سرم می آورد برخی از شب ها!  
می آید و با سیاه چادر غم می تند دشت روحم را،  
بهار نیز زایل می کند درخزان خویش سیزه زارم را  
هم اوست که می کشاندم به خلوتگه،  
هم اوست که می آید،

و به ناگه می آلاید محراب و نمازگاهم را  
آن چنانم چشته خور کرده ای به طعم و بوی اندامت،  
گهگاه نفسم به چابک گرگی آماده می ماند  
تا سحرگاه زوزه می کشد و ماه می تاراند  
هوس گیسو و نرمی ران و کفل در سر می پروراند  
پری شعر، آن که دختر تنهایی من است،  
گر توام نباشی در کنار، به تیرگی جنگل می ماند  
فقط اکسیر آغوش تو  
هر دو بهشت،

گو شه گیری و گرمای بدن را ادغام می کند  
گناه کردی که نیامدی،

عصبانی نیز نخواهم شد  
چرا که دختر، نونهال است،  
و پیش از گر گرفتن، دود می‌کند!

تو وره‌ش نابم  
کج نه‌مامه،  
پیش گر گرفتن دووکه‌ل ده‌کا!

۱۹۸۰/۵/۱۰ پوتسدام

(۹)

## دهفته ری سوور

## دفتر سرخ

ولاتانی تیری جیهان

دهفته ریکی سووریان ههیه،

بۆ ئهو مهل و گیاندارانهی

که کوشتنیان قه دهغهیه.

تکا ده کهم له یۆنيسکو،

له دهفته ره سووره کهیدا

ناوی منیش تۆمار بکا.

له راوکه ر و بازرگانان

کهول و پیستم رزگار بکا.

ئه من چ بکه م!

نه خزوکم، خشیه یه ک هات،

بۆ زهندولیک تیته قینم،

وهک با تهی کهم خه رهندو و هه لدیر و ته لان.

نه ده عباشم،

به که لبه بیچوو هه لگرم،

کونه شاخیک بکه م به لان!

ئه من چ بکه م!

نه بالنده م، عهد ده رم کا،

ده رگهی ئاسمان قه که م به بال.

نه ماسیشم، گه رداو هه لکا،

ناخی ده ریا په نام بدا و

پهی پی م نه با چاوی خه یال...

من هه م و نیم دوو پنیه کم،

ممالک سیر جهان

سرخ دفتری دارند،

برای آن دسته از پرندگان و جانداران

که قدغن گشته است کشتنشان،

از یونسکو تمنا دارم،

در دفتر سرخ خویش

به ثبت برساند نامم را.

وز شکارچی و بازرگانان

برهاند گوشت و پوستم را.

چکار کنم!

نه خزنده ام به خش خشی،

بگریزم به شکافی یا هر سرپناه،

و چونان باد طی کنم هر نوع بلندا و خندق و یرتگاه.

و نه جانورم،

که به دندان بگیرم بچه ی خود را

و سوراخ کوهی را کنم مأمن و جایگاه

چکار کنم!

نه پرنده ام که گر زمین براندم از خویش،

بگشایم درگه آسمان را به شه پر بال خویش.

و نه ماهیم که گر به گرداب بلا افتادم،

دل دریا ده دم پناه

و چشم خیال نیابدم جایگاه...

من هستم و نیستم دو پایی هستم،



|  |  |
|--|--|
| که چی نه‌وا زه‌رده‌واله‌ی دووپی ده‌مخون، | که زنبورهای دو پا به نیش می‌کشند گوشت و پوستم، |
| تیم‌نالاون                               | بر سرم ریخته‌اند                               |
| له راست و چه‌پ، له خوار و ژوور           | از بالا و پایین و از چپ و راستم                |
| سه‌ر تا پام همه‌مووی برینه،              | سر تا به پا خونین و مالین هستم،                |
| په‌نام بده،                              | پناهم بده،                                     |
| ده‌خیلت بم، ده‌فته‌ری سوور!              | ای دفتر سرخ دخیلت هستم!                        |

۱۹۸۰/۶/۲ مسکو

(۱۰)

## دوینتی و نه مړو

دوینتی ویستم

بیمه به رده مت، چوک داده م.

په رده له سهر چاوی شینی نهوین لاده م.

نه فسی به رزم ریگه ی نه دام،

تر سام بلتی:

«نارام بگره ... هیشتا زووه ...»

که چی، نه مړو،

له کاتیک دا تو خوت هاتووی،

کز گوراهه،

قاز و قورینگ

قه تاره یان بو لایه کی دی به ستوه،

دلی منیش،

رووه و عهرشی شوخیکی تر،

سهری ماندووی داخستووه!

## دیروز و امروز

دیروز خواستم

در مقابلت زانو زنم.

وز روی چشم آبی عشق پرده بر زنم.

بلند طبعی ام اجازه نداد،

ترسیدم بگویی:

«آرام بگیر ... هنوز زود است ...»

لیکن امروز،

وقتی که تو خود آمده ای،

فصل دیگری گشته است.

پرندگان مهاجر نیز

رو به سوی دیگری دارند،

دل من نیز

رو به سوی عرش دیگر شوخ،

سر خستگی فرود آورده است!

(۱۱)

## بیده‌نگی

که من کر ده‌بم، تو مه‌مدوینه.  
تا میوه‌ی داری سهرم پی نه‌گا،  
چلی زمانم رامه‌وه‌شینه!  
هر من بیده‌نگ نیم!  
تو سهرنج بده،  
که ره‌وه‌زی چیا  
سنگ ده‌داته بهر قامچی پرووسکه،  
چهند کر و کپه!  
که چه‌که‌ره‌ی گیا  
پهل ده‌هاویژی رووه و ترووسکه،  
چهند کر و کپه!

\*\*\*

که من کر و بی ده‌نگ ده‌بم،  
وا تی نه‌گه‌ی بارسو و که‌له و ده‌ست به‌تالم  
بروا بکه،  
وه‌ک پلووره‌ی هه‌نگه سهرم، هیند سهر قالم!

\*\*\*

هینده باسی نیشتمانی خۆم بو کردی،  
هه‌تا گیانت لیوان لیو بوو له نه‌قینی.  
به‌ئاواتی جاریک بچی،  
چاو بریژی به‌شار و دیی،

## سکوت

آن گاه که خاموشم و امدارم به سخن  
تا درخت اندیشه‌ام به ثمر ننشیند،  
نیش زبانم را تحریک نکن!  
تنها من خاموش نیستم!  
تو خوب بنگر، آن گاه که  
سنگ‌های چین بر چین کوه و کمر  
بر تازیانه‌ی رعد، سینه می‌کند سپر،  
چه اندازه آرام و خاموش است  
که جوانه‌ی گیاه  
دست به سوی اذرخش می‌یازد،  
چه اندازه آرام و خاموش است!

\*\*\*

آنگاه که آرام و خاموشم،  
چنین می‌پندار که سبک‌بار و بی‌کارم  
باورم دار،  
چونان کندوی عسل است سرم، آن قدر پر کارم!

\*\*\*

آن قدر از وطنم گفتم برایت،  
تا ز عشقش لبریز شد جانت  
در آرزویی که به آن جا روی  
بر شهر و روستایش چشم بگردانی،

و دستی بر زخمش بکشی،  
آن گاه که خاموشم، زین کن خاموشیم،  
مرا بنگر و رکاب بزن،  
خواهی دید که مدور است وطنم!

دهستیک بدهی له برینی؟  
که من کپ بووم، کپیم زین که،  
ته ماشام که و زهنگو لیده:  
نیشتمانم خر دهبینی!

۱۹۸۰/۸/۵ یوتسدام

(۱۲)

## خۆ كوشتن

من به خوینی خۆم شیعر گوش ده کهم،  
که چی ده زانم گیان کیشم نه وه؛  
شه و له توینی خۆیدا گزنگ هه لده گری،  
که چی ده زانی،  
یه کهم تیری رۆژ بۆ جه رگی شه وه!

## خودکشی

من به خون خویش می دهم آغوز شعرهایم را،  
گر چه نیک می دانم، قاتلم هم اوست،  
شب در درون خویش نگهدارنده ی یرتو روز است،  
گر چه می داند،  
اولین تیر روز، نشانه به قلب اوست،

۱۹۸۰/۸/۱۸ پوتسدام

(۱۳)

## خوو

هه موو رۆژێ، سبه ینان زوو،

دلێزگه ی خۆم تژی ده کهم

له تیشکی رۆژ،

له پێلی سووری کاره با

وه که نامه یه که ده ییچم و ده یده مه با

با — سه رپشکه، لێی نا پرسم بۆ کێی ده با!

## خو

هر روز پگاهان زود،

که کوچک دلم را پر می کنم

از پرتو آفتاب،

از امواج سرخ برق

همچو نامه ای می بیچم دلم را و می دهم به دست باد

باد- قرعه انداز است نمی پرسم برای که خواهد برد!

پوتسدام ۱۹۸/۸/۱۸

(۱۴)

در شهر روم

یا

«نامه‌ای از روم به مسکو»

چه با گذشت و مهربانی!

در سایه‌ی تو

سرم لبالب از زن است.

همه‌ی زنان این شهر

منتخب دل من است.

\*\*\*\*\*

له رۆما

یا

نامه‌یه‌ک له رۆماوه بۆ مۆسکۆ

چهند به‌خشنده و دلۆقانی!

له سایه‌ی تۆ

سهرم لیوان لیوی ژنه.

ئه‌وه‌ی ژنی ئەم شاره‌یه

هه‌لبژاردە‌ی دلی منه.

\*\*\*\*\*

عزیزم!

تو سیمای خود را بخشیده‌ای به همه‌ی آن‌ها!

در فکر فرو رفتن و خرامیدن.

در گفتگوها و ذوق بودن،

در هر کجا باشند،

همه از آن تواند و می‌خوانمت در وجودشان!

در این شهر،

رو می‌کنم به هر گوشه‌ای - تویی آنجا،

در ویرترین هر فروشگاه‌ی،

در ایوان هر تالاری،

بر در هر کوخ و آلاچیق - تویی آنجا،

در این شهر،

هر لبی که ببوسد لبی دیگر را

نازیزه‌که‌م!

تۆ ئادگاری خۆت به‌خشیوه به هه‌موویان:

ره‌وت و رامان،

ئاخافتن و تریقه‌ی بۆن

له هه‌ر کۆی بن،

تۆیان تێدا ده‌خوینمه‌وه و هه‌موو هی تۆن!

له‌م شاره‌ دا،

روو ده‌که‌مه هه‌ر کونجیک - تۆی.

لای جامخانه‌ی هه‌ر کۆگایه‌ک،

له هه‌یوانی هه‌ر ته‌لاریک،

له به‌ر ده‌رگه‌ی هه‌ر زنجیک - تۆی.

له‌م شاره‌ دا،

هه‌ر لیوی لیویک رامووسی

رامووسانی من و تویه.

هر دهستی بگریته گهردن

دهسته ملانی من و تویه.

\*\*\*\*\*

بوسه های من و توست.

هر دستی در گردن دیگری آویزد

دست در گردن انداختن من و توست.

\*\*\*\*\*

ئیواره یه.

نهوا دوو دوو، لییره و لهوی،

نهوینداران ده خزینه بن بالی یه کتر،

به سرته گفتوگو ده کهن.

من، بی نهوهی نیژیکیان بم،

سوور ده زانم، که باسی من و تو ده کهن.

\*\*\*\*\*

تنگ غروب است.

اینجا و آنجا دو به دو،

عاشقان در پناه هم می خزند و نجواکنان،

گفتگوها دارند با خودشان

من بدون آن که باشم نزدیکشان،

حتم می دانم از من و توست گفتگویشان.

\*\*\*\*\*

چهند به خشنده و دلوفانی!

وا له سایهت،

لهم شاره دوور و نامویه،

سهرم لیوان لیوی ژنه،

سهرم لیوان لیوی تویه!

چه با گذشت و مهربانی!

اینک در سایه سار تو،

در این شهر غریب و دور،

سرم لبالب از زن است،

لبالب از وجود توست!



## چه ند ده ترسم

چه ند ده ترسم،

که دیمه وه،

هه والیکې تالت پی بی.

چه ند ده ترسم،

که باوه شت پی دا ده کهم،

بوئی نامویه کت لی بی.

چه ند ده ترسم،

که دیمه وه،

گرامه ری زمانی چاو،

رینووسی هیما ت گورایی.

چه ند ده ترسم،

پله ی گهر می په نجه کانت

وه ک به جیم هیشت وا نه مایی.

لهمه ش زیترو،

چه ند ده ترسم، که سم، هاوړیم،

که دیمه وه،

تو وه ک خوټ بیت، من بگوړیم!

## چقدر می ترسم

چقدر می ترسم،

آن گاه که بر می گردم،

خبر تلخی با خود داشته باشی،

چقدر می ترسم،

آن گاه که به آغوش می کشم،

بوی غریبه ای آید ز آغوش.

چقدر می ترسم،

آن گاه که باز می گردم،

گرامر زبان چشم ها،

دستور زبان اشارات تغییر یافته باشد.

چقدر می ترسم،

درجه ی گرمای پنجه هایت

آن گونه که به جا نه ادم نمانده باشد

از این ها بیشتر،

چقدر می ترسم ای همه کس و هم سفرم،

آن گاه که بر می گردم،

تو چون خود باشی و من تغییر یابم!

(۱۶)

## جودایی

ههموو شهویک،

که بالینیک

سهرمان، وهک دوو قوتبی زهوی،

بو سهر خوانی خهم بانگ دهکا؛

جودایی دی،

وهک خهنجهریک راده کشیت و

بریسکهی دی له نیوانا ...

خهوم دهزری،

چاوی بیداری تیده بزم،

جا نازانم،

توش وهک من دهیبینی، یا نا!

\*\*\*\*\*

## جدایی

هر شب،

که بالشی

سرمان را چونان دو قطب زمین،

بر سر خوان غم آواز می دهد،

جدایی می آید،

و چون خنجری دراز می کشد و

برق می زند در بین ما...

خوابم از چشم می گریزد،

بیدار چشمم را بدو می دوزم،

اما نمی دانم،

تو نیز چون من می بینیش یا خیر!

\*\*\*\*\*

ههموو شهویک،

که بالینیک

سهرمان، وهک دوو قوتبی زهوی،

بو سهر خوانی خهم بانگ دهکا؛

دلّم وهک گو هله ده کورمی

له بهر ده می قاشوی مردن

ده ترسم من پیش تو بمرم،

شیت ده بم تو بمری پیش من!

هر شب،

که بالشی

سرمان را چونان دو قطب زمین،

بر سر خوان غم آواز می دهد،

دلّم چون گوی، کز می کند

در مقابل چوگان مرگ

می ترسم پیش از تو بمیرم،

دیوانه می شوم که پیش از من مرگ ترا در یابد!

(۱۷)

## بو شقان

## برای شوان

[خواننده‌ی مشهور کرد]

ئە‌ی نێ‌ره هە‌لۆ‌ی ر‌ه‌ه‌زان،  
 ئە‌ی کە‌لە‌ ک‌یویبە‌ کە‌ی با‌کوور،  
 ئە‌ی س‌ین‌دارە‌ی بە‌ژ‌ن ب‌ل‌ند،  
 ئە‌ی ن‌ی‌شانە‌ی م‌ه‌ر‌گی س‌ن‌وور  
 ب‌ێ‌ د‌ه‌نگ م‌ه‌بە‌، ب‌چ‌ری‌ک‌ینە‌.  
 ئ‌اس‌مان‌ی بە‌ ت‌ری‌اک نو‌وس‌توو ر‌ا‌چ‌لە‌ ک‌ینە‌.  
 ب‌ێ‌ د‌ه‌نگ م‌ه‌بە‌.  
 د‌ه‌نگ‌، ئە‌لب‌ۆ‌می د‌ه‌نگ‌انە‌.  
 د‌ه‌نگ‌، پ‌ه‌ل‌کە‌ ز‌یر‌پ‌ن‌ه‌یە‌،  
 ج‌ینی ز‌ه‌ماو‌ه‌ندی ر‌ه‌نگ‌انە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 س‌روە‌ی ب‌ایە‌، س‌رت‌ه‌ی ژ‌وانە‌،  
 بو‌ومە‌ل‌ه‌رز‌ه‌یە‌، بو‌ر‌کانە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 ن‌یس‌کە‌ ن‌یس‌کی ه‌ه‌س‌پ‌یکی خ‌ور‌تی ک‌ه‌و‌یتە‌،  
 ن‌یلە‌ ن‌یل‌ی ئ‌ا‌گ‌ردانی ق‌ه‌رە‌جانە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 ت‌رپ‌ه‌ ت‌رپ‌ی بە‌ ئ‌اس‌تە‌می خ‌وناو‌ک‌ه‌یە‌.  
 گ‌رم‌ه‌ی ه‌ه‌و‌رە‌،  
 ر‌م‌بە‌ی ه‌ه‌رە‌سی شا‌خانە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 ئە‌ی ع‌قاب ص‌خرە‌ه‌ی در‌ه‌م ت‌ن‌یدە‌ی ک‌و‌ه و ک‌مر،  
 ئە‌ی ق‌و‌چ ک‌و‌ه‌ی ش‌مال،  
 ئە‌ی چ‌وبە‌ی د‌ار ب‌ل‌ند ب‌الا،  
 ئە‌ی آ‌یت م‌ر‌گ م‌رز و ت‌غ‌ور  
 خ‌اموش م‌باش، خ‌رو‌شی ب‌رد‌ار، نو‌ایی س‌ر‌کن،  
 آ‌س‌مان بە‌ اف‌یون خ‌ف‌تە‌ را ب‌ی‌دار ک‌ن،  
 خ‌اموش م‌باش،  
 ص‌دای تو آ‌لب‌وم ه‌مە‌ی ص‌دا‌ه‌است.  
 ص‌دای تو ر‌نگ‌ین ک‌مان ز‌ی‌با،  
 ج‌ای‌گاه پ‌ی‌وند و ش‌ادی ر‌نگ‌ه‌است.  
 ص‌دای تو:  
 ن‌س‌یم س‌حر، ن‌جو‌ای ع‌شق‌ است،  
 ز‌لز‌لە‌ و غ‌رش آ‌ت‌ش‌ف‌شان‌ است،  
 ص‌دای تو:  
 ر‌قص و خ‌رام ن‌یرو‌مند‌ اس‌بی‌ است ک‌ه‌ر،  
 ش‌علە‌ی آ‌ت‌شان ک‌ولی‌ه‌است، س‌ر‌کش و پ‌ر‌ش‌ر.  
 ص‌دا‌یت:  
 بارش آ‌رام باران‌ است.  
 ان‌ع‌ک‌اس ص‌دای ر‌عد‌ است،  
 ر‌یز‌ش ه‌راس‌ناک‌ ب‌ه‌من‌ است،  
 ص‌دای تو:

ئە‌ی نێ‌ره هە‌لۆ‌ی ر‌ه‌ه‌زان،  
 ئە‌ی کە‌لە‌ ک‌یویبە‌ کە‌ی با‌کوور،  
 ئە‌ی س‌ین‌دارە‌ی بە‌ژ‌ن ب‌ل‌ند،  
 ئە‌ی ن‌ی‌شانە‌ی م‌ه‌ر‌گی س‌ن‌وور  
 ب‌ێ‌ د‌ه‌نگ م‌ه‌بە‌، ب‌چ‌ری‌ک‌ینە‌.  
 ئ‌اس‌مان‌ی بە‌ ت‌ری‌اک نو‌وس‌توو ر‌ا‌چ‌لە‌ ک‌ینە‌.  
 ب‌ێ‌ د‌ه‌نگ م‌ه‌بە‌.  
 د‌ه‌نگ‌، ئە‌لب‌ۆ‌می د‌ه‌نگ‌انە‌.  
 د‌ه‌نگ‌، پ‌ه‌ل‌کە‌ ز‌یر‌پ‌ن‌ه‌یە‌،  
 ج‌ینی ز‌ه‌ماو‌ه‌ندی ر‌ه‌نگ‌انە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 س‌روە‌ی ب‌ایە‌، س‌رت‌ه‌ی ژ‌وانە‌،  
 بو‌ومە‌ل‌ه‌رز‌ه‌یە‌، بو‌ر‌کانە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 ن‌یس‌کە‌ ن‌یس‌کی ه‌ه‌س‌پ‌یکی خ‌ور‌تی ک‌ه‌و‌یتە‌،  
 ن‌یلە‌ ن‌یل‌ی ئ‌ا‌گ‌ردانی ق‌ه‌رە‌جانە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،  
 ت‌رپ‌ه‌ ت‌رپ‌ی بە‌ ئ‌اس‌تە‌می خ‌وناو‌ک‌ه‌یە‌.  
 گ‌رم‌ه‌ی ه‌ه‌و‌رە‌،  
 ر‌م‌بە‌ی ه‌ه‌رە‌سی شا‌خانە‌.  
 د‌ه‌نگ‌،

لطیف موج گندمزارهای «قهراج»<sup>۱</sup> است،  
 غرش و نعره‌ی  
 زخمی پلنگی دور از لانه است.

\*\*\*\*\*

خاموش مباحث!  
 صدای تو: بال سیمرغی است،  
 که هر روزه،  
 دل تنگم را به قله‌های سرفراز می‌برد.  
 و در پیش پایم  
 پهن‌دشت امید می‌گسترده.

\*\*\*\*\*

که رویشک‌های گه‌نمی قه‌راج،  
 هارپه و نه‌عره‌ی  
 پلنگی‌کی برینداری دووره‌لانه.

\*\*\*\*\*

بی‌ده‌نگ مه‌به!  
 ده‌نگت، بالی سیمرخی‌که،  
 همه‌موو رژژیک،  
 دلی ته‌نگم به‌سهر دوندی چیا ده‌خا.  
 له بهر پیتمدا  
 پیده‌شتی ئومید راده‌خا.

\*\*\*\*\*

خاموش مباحث!  
 آن‌گاه که به قله‌ی صدايت پای می‌نهم؛  
 و آن‌گاه که می‌چسبانم هر دو پای  
 بر سر تخته‌سنگی در آنجا  
 نه باد دبورم می‌جنباند از جا،  
 و نه کولاک و زمهریر شب‌ها؛  
 شامگاهان به گاه خواب  
 می‌گشایم هر دو دستم را.  
 از چهار طرف  
 آواز می‌دهم به التیام، همه‌ی زخم‌ها را.  
 سحرگاهان، نیز قبل از هر کس،  
 به صدای نفس مه‌گوش می‌سپرم،  
 انوار آفتاب می‌گیرند در برم!

پیده‌نگ مه‌به!  
 که دیمه سهر لووتکه‌ی ده‌نگت؛  
 که ههر دوو پیتم ده‌چه‌سپینم  
 له سهر زناړیکی ئه‌وئ  
 نه ره‌شه با ده‌مبزوئینئ،  
 نه کرپوه و توفی شه‌وئ؛  
 مال نووستانان  
 ههر دوو بالم ده‌که‌مه‌وه.  
 له چوار لاهه  
 زام بانگ ده‌که‌م، بی، بسره‌وئ.  
 سبه‌ینانیش، پییش همه‌موو که‌س،  
 گوئیم له هه‌ناسه‌ی ته‌م ده‌بی،  
 تیشکی رژژم پی ده‌که‌وئ!

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

ای قوچ کوهی شمال،  
مباش خموش، خروشی بردار، نوایی سر کن.  
آسمان به افیون خفته را بیدار کن!  
آن گاه که به قلعه صدایت پا می‌نهم  
هر قطعه ابری را که به تن کنم،  
زرهی است دوخته بر وجود و تنم،  
هر پرتو آفتاب، دستی نیزه‌ای است،  
هر بوته‌ای مرا چون سپری است،  
هر تخته‌سنگی برایم اسب کهری است،  
که چون درخشش آذرخش بر سر پاست،  
در وطن تکه تکه‌ام  
گر بدزدند درختی را،  
و یا قطعه سنگی را،  
بلند است جایم و می‌بینم آن را!

نه‌ی که‌له کتوییه‌که‌ی باکوور!  
بی دهنگ مه‌به، بچریکینه.  
ئاسمانی به تریاک نووستوو راجله‌کینه!  
که دیمه سهر لووتکه‌ی ده‌نگت  
ههر په‌له هه‌وریک له بهر که‌م،  
زریه‌کی پر به به‌ره؛  
ههر گزنگیک رمی ده‌سته؛  
ههر ده‌وه‌نیک بۆم سوپه‌ره؛  
ههر زناریک ئه‌سپی شییه،  
وه‌ک برووسکه له سهر پییه،  
له نیشتمانی له‌ت له‌تما  
داریک بدزن،  
به‌ردیک بدزن،  
جیم بلنده و ئاگام لییه!

(۱۹)

## کولای

برف و کولاک بود، در تاریک روشن سپیده دم...  
 گشودم دست را و لانه‌ی دانه برفی سرگردان نمودم.  
 چونان عاشقی تا ذوب شدن نگرستمش.  
 پس از ذوب شدن شناختمش:  
 در کردستان  
 قطره‌ای بود... از چشمه‌ساران!

## کریوه

کریوه بوو، دنیا بو لیل ...  
 له پم کرده لانه‌ی کلوه به‌فریکی ویل.  
 وه‌ک ناشقیک، تا توایه‌وه تیمروانی.  
 که بوو به ئاو ناسیمه‌وه:  
 له کوردستان  
 دلۆپنیک بوو ... له ناو کانی!

۱۹۸۸/۱/۱۲ مسکو

(۲۰)

## دوا وانه

مناله کان،

بوو که شووشه ی به ختیاریتان

له تاقچکه ی ئەشکه وتیکی دوور دهستایه

نایگه نئی تا ملیۆنان سهر

نه بن به ریبواری بیرئ.

ئەشکه وتهوان:

ئەژدیهایه کی چوار سهره و بهرز هفت نابئ،

تا ملیۆنان دهست نه بنه گه و بو زنجیرئ!

بچه ها،

عروسک خوشبختی و اقبالتان

در تاقچه ی غاری است دور دست

بدان نخواهید رسید تا میلیون ها سر

نشوندش پوینده ی آن فکر.

نگهبان غار:

اژدهایی است چهار سر و نمی شود تسخیر،

تا میلیون ها دست نشوند حلقه ی زنجیر،

کانون دوم ۱۹۸۱ پوتسدام

(۲۱)

## پامانیک

هاوریم!

دوینئی، دهمه و ئیواره بوو،

تا بلینی بیرى تۆم ده کرد.

کز دانیشتبوووم،

شهیری زهردهی ئاسۆم ده کرد.

تۆ ده زانی چۆن هه تاوم هاته بهر چاو؟

وه ک کیرێکی کهزی زهردی گهردن براو!

هه ره ئه وساکه،

بریارم دا

زمانی خۆم بسووتینم،

هه تا ماوم

تۆ به هه تاو نه شو بهینم!

## تخیری

همسفرم

دیروز تنگ غروب بود،

تا بخواهی به یادت بودم.

مات و غمین نشسته بودم،

غرق تماشای افق بودم.

می دانی آفتاب چگونه به نظرم آمد؟

به سان دختری زرد مو و گردن بریده!

در همان دم،

عهد بستم

زبان خود بسوزانم،

و تا جان در بدن دارم

به آفتاب شبیه نگردانم!



(۲۲)

### از هاینه

آن روز گرم می‌نهی بر مرد قدر و منزلت،  
که پژمرده گشت عمر گلشنت،  
آن‌گاه که برف دلت نشست بر عارض  
و آتش عارض نشست بر دلت!

### له (هاینی) یه‌وه<sup>۱</sup>

رؤژیک تو ریزی گهرمی پیاو ده‌گری،  
که په‌ژمرده بوو ته‌مه‌نی گولت؛  
که به‌فری دلت نیشته سهر کولم و  
ئاگری کولمیش بهر بووه دلت!

. شوبات ۱۹۸۱ پوتسدام

(۲۳)

## حرص و آز

بر من ترحم منما!  
در هر چیز که بد بخت باشم،  
در خصوص زن بسیار خوشبختم،  
من شایسته‌ی ترحم نیستم  
خدا می‌داند، بدن سیرم،  
اما چه کنم، حریص جانم!

شباط ۱۹۸۱ - پوتسدام

## چاو چنؤکی

به زه‌ییت پی‌م دا نه‌یته‌وه!  
له ههر چی دا به‌د به‌خت بم،  
له ئافره‌تا به‌ختم کو‌که.  
من شایانی به‌زه‌یی نیم  
خوا ده‌زانی به‌دهن تی‌رم،  
چ بکه‌م، گیانم چاو چنؤکه!

## داگیرسان

که سه یرت ده کهم-

هر دوو گلینه

ده بنه کانیهی سایه ی که پری میو.

که ماچت ده کهم-

وه کوو دلۆپیک خوناوی شاخان

ده تکیته سهر لیو.

که به ناسته میش قامکم ده تگاتی-

ده بم به زه لیک،

ده مهینی و ده مبا

ورده شه پۆلی ته زووی رۆح نهنگیو!

## افروختن

آن گاه که می نگرمت،

هر دو کاسه ی چشمم

چشمه ی کنار سایه سار و کپرت می شوند.

که می بوسمت-

چون قطره بارانی ز کوهساران

خواهی چکید بر سر لبان،

و آن گاه که انگشتم لمس می کندت به آرامی-

به قطعه ای نی بدل می شوم،

که می آورد و می بردم

خرد امواج کرخت روح آماج

## ژوان

هاوریم!

تو پیم نالیتی،

کی نهینیی ئەم ژوانه‌ی درکاندووه؟

چ ده‌ستیک، بهم نیوه شه‌وه،

بنه‌شه‌وبوی ئەم هه‌واله‌ی ته‌کاندووه؟

له‌و ساته‌وه که تو هاتووی

تریفه‌ی مانگ، به پێدزه دێته ژووری.

سروه، په‌رده‌ی په‌نجه‌ره‌که‌م ده‌له‌رینیی.

گه‌لا، ده‌چیتته ته‌ک گه‌لا و

رازی ژوانی ئەم شه‌وه‌مان ده‌چرینیی.

هاوریم!

تو پیم نالیتی،

کی نهینیی ئەم ژوانه‌ی درکاندووه؟

چ ده‌ستیک، بهم نیوه شه‌وه،

بنه‌شه‌وبوی ئەم هه‌واله‌ی ته‌کاندووه؟

## میعاد

همسفرم!

تو نمی‌گویی‌ام،

چه کسی فاش ساخته راز این عشق را؟

چه دستی در این نیمه شب،

بر ملا ساخته بوته شب‌بوی این خبر را؟

از آن هنگام که تو آمده‌ای

نور مهتاب دزدانه می‌خزد به اتاقم.

و نسیم می‌لرزاند پرده‌ی پنجره‌ام،

برگ نزد دیگر برگ می‌رود

و نجوا می‌کند راز عشق امشب ما را.

همسفرم!

تو نمی‌گویی‌ام،

چه کسی فاش ساخته راز این عشق را؟

چه دستی در این نیمه شب،

بر ملا ساخته بوته شب‌بوی این خبر را؟

## ترس

به فر تا جینی بلندتر بی،  
 پتر له هه تاو ده ترسی.  
 ژن تا شوخ و ده لالتر بی،  
 گه شتر چرای ترسی پیری  
 له نیگای دا داده گیرسی.  
 له م جیهانه  
 ههر کهس له شتییک تۆقیوه:  
 کونده بو، له ئاوه دانی.  
 دز، له سهگ و کۆکهی بیدار.  
 کهر، له هه وراز.  
 دیوار له سینگ.  
 دار، له بزمار.  
 که له کیوی، له خره ی بهرد، له خشپه ی دار.  
 منیش زراوم رزاوه.  
 ده ترسم له سه ره مهرگا  
 سییه کانم بزرکیکنن  
 بو تۆسقالیک هه وای ولات.  
 ده ترسم، بمنیینه خاکیک  
 نه من ئاشنای بۆنی ئهو بم،  
 نه زمانم ئهو تیئی بگات!

## قرس

برف هر چه جایش بلندتر،  
 ترشش از تابش آفتاب بیشتر.  
 زن هر چه شوخ تر و زیباتر،  
 چراغ ترس پیری  
 در نگاهش فروزان تر.  
 در این جهان  
 هر کسی از چیزی شده نگران:  
 جغد از جای شلوغ و آبادان.  
 دزد از سگ و سرفه ی بیداران.  
 الاغ از بلندا.  
 دیوار از سینه جلو دادن.  
 چوب از میخ و مسمار.  
 قوچ کوهی از ریزش سنگ و تکان درختان.  
 من نیز زهره ام آب شده.  
 می ترسم به وقت مرگ  
 شش هایم به فریاد آیند  
 اندک هوای وطن را.  
 می ترسم در خاکی دفنم کنند  
 نه من آشنای بویش باشم،  
 و نه زبانم دریابد آن را!

(۳۰)

## نامۆ

## غریبه

نیوه شه‌وه.

نیم شب است.

کزه بایه‌کی ساردی دی.

می‌وزد سرد بادی گزنده و جانکاه.

ته‌نیام، ناشنام.

تنه‌ایم ای آشنا.

وه‌ک سمۆره سرکه نیگام

بسان سموری هراسان، نگاهم

به مالان دا هه‌لده‌گری ...

بر خانه‌ها می‌نگرد...

هه‌لپه ده‌کا

می‌شتابد

بۆ نه‌وایی، چرایه‌کی تیا بسووتی،

به نوایی، که در آن چراغی سوزد

بۆ په‌نایی، ئاگریکی تیا بگری.

و به پناهی که در آن شرار آتشی فروزد.

دۆزییه‌وه!

آن را یافت،

په‌نجه‌ریه‌ک ... وا له‌و لاوه ...

آن طرف‌تر ... پنجره‌ای ...

وه‌ک دوگمه‌یه‌ک،

چونان دکمه‌ای

به به‌رۆکی

بر یقه‌ی

قه‌شه‌ی شه‌وه‌وه درواوه!

کشیش سیاه شب دوخته شده!

له‌و دیو په‌رده‌ی ته‌نکی سپی،

در آن سوی پرده‌ای نازک و سفید

تاپۆیه‌کی شلک و زراف

شبحی نرم و ظریف

له‌ پر هات و خیرا ون بوو.

آمد به ناگهان و سریعاً گم شد

چی بوو؟ کئی بوو؟

چه بود و که بود؟

گرنگ نییه!

مهم نیست!

له‌ به‌ر چاوی خه‌یالی من بالای ژن بوو.

در مقابل چشمان خیال انگیزم قامت زن بود.

چ بیناسم، چ نه‌یناسم،

چه بشناسم و چه نشناسمش

نیزیکترین که‌سی من بوو!

نزدیک‌ترین کس من بود!

## چه سره ت

سه د مه خابن!

ئه و نازیزانه ی روژگار یک

بزوینی چه سانه و هم بوون،

ئه وانه ی شه کره میوانی

دلی هه رده م کراوه م بوون،

هه نوو کانه

یا نه ماون له یادمدا،

یا ماویکی کال و ماتن.

که چی ... ئیستاش

هه ر چاوه ری ئه و ئاسکانه م

که به لینیان دا و نه هاتن!

## حسرت

صد افسوس!

آن عزیزانی که روزگاری

مرغزار آرامشم بودند،

آن هایی که عزیز مهمان

دل هر دم گشوده ام بودند،

هنوز هم

یا در خاطر ممانده اند،

یا مانده ای بی رنگ و میهمند.

اما ... هنوز هم

چشم انتظار آن آهوانی هستم

که قولم دادند و بر سر قرار نیامدند!

## مردن

ئهوهی دنیا جی دیتی،  
 سواره و ئهسپ تاو دهدا،  
 زینه جیگهی مردنی؛  
 رەت بردن و گلانی  
 چۆن بوو، ههروا دهمینی  
 له لای دۆست و دوژمنی.  
 مردن! مادام تو هه ر دیتی،  
 رۆژیکێ ئاوا وهره،  
 خۆم بۆ لات بهریوه بهم.  
 رۆژیکێ ئاوا وهره،  
 گرم دانه مرکابی،  
 سه ره رز و به پیوه بهم!

## مردن

آن که به جا می نه‌د دنیا را،  
 سواره است و تاخت می دهد اسبش،  
 زین است مکان مرگش،  
 خیزش و افت و تاختش  
 آن چنان که بوده خواهد ماند  
 نزد دوست و دشمنش.  
 ای مرگ! مادام که خواهی آمد.  
 آن چنان روزی بیا،  
 که خود رو به سوی تو آیم.  
 آن چنان روزی بیا،  
 که فرو ننشسته باشد آتشم،  
 و سر فراز و سر پا باشم!



(۳۳)

## جوانی و پیری

هر کاری می‌کنم، جوانی و پیری را  
از هم نمی‌کنم جدا.  
من هر دویشان را می‌پرستم:  
صبح‌گاهان رو به شفق،  
غروب‌گاهان نیز رو به زردی  
سرسام گرفته و گردن کج می‌ایستم

## گه نجی و پیری

هرچند ده‌کهم، گه‌نجی و پیری  
له‌یه‌ک جودا ناکه‌مه‌وه.  
من هه‌ردووکیان ده‌په‌رستم:  
به‌بانیمان رووه‌و شه‌فه‌ق،  
ئیوارانیش رووه‌و زه‌رده  
سه‌ر سام و مل که‌چ ده‌وه‌ستم

۱۹۸۲/۵/۱۵ مسکو

## شاکار

هه‌لبه‌ستم زۆرن:  
 هه‌ندیکیان، شارن،  
 هه‌ندیکیان گوندن،  
 هه‌ندیکیان ته‌لارن  
 هه‌ندیک خانیه‌ی ته‌پیو و نه‌وی.  
 به‌لام نه‌وانه‌ی بۆ تۆم نووسیون،  
 ده‌بن به‌شاکار،  
 به‌رووناکترین پایته‌ختی زه‌وی!

## شاهکار

سروده‌هایم بسیارند:  
 برخی از آن‌ها شهر،  
 برخی روستا  
 برخی کاخ و تالارند  
 برخی آلونک‌های کوتاه و درهم‌تپیده.  
 اما آن‌هایی را که برای تو سروده‌ام،  
 بدل به‌شاهکار می‌شوند،  
 به‌روشن‌ترین پایتخت زمین!

**شادی**

شادیی زهوی وه کوو خۆره  
 تاوینک دیاره، تاوینک بزر،  
 ئەلها ده کهم بچمه ئاسمان،  
 تا کوو لهوئی بېمه ریگر،  
 شادییه کت بو داگیر کهم،  
 نه خهم بگاته کهناری، نه ژاکان به لای دارم یی  
 شادییه ک یی،  
 له ئاسمانان، ههر ئەستیره،  
 له سه زهویش، ههر تو ههت یی

**شادی**

شادی زمین همچو آفتاب تابان  
 گاهی پیداست وگاهی هم نهان.  
 آرزو می کنم بروم به آسمان،  
 تا درآیم آنجا به سلک رهزنان  
 و برایت دست و پا کنم شادیی آنچنان،  
 که نه غم و نه پژمردگی نگذرد از کنار آن  
 شادیی باشد،  
 که در آسمانها تنها ستارگان،  
 و در زمین نیز، تنها تو باشی صاحب آن  
 ۱۹۸۲/۹/۲۵ مسکو

## له ت بوون

له چاوی تۆ دا، جهنگه‌ی به‌هاره.  
 له چاوی من دا، چله‌ی زستانه.  
 له زاری تۆ دا، خو‌شی لیو ریژه.  
 له زاری من دا، خه‌م تا چۆ‌کانه.  
 نیوه‌م له ته‌ک تۆ  
 وه‌کوو خو‌له‌میش سر و مردوووه.  
 نیوه‌که‌ی ترم  
 لای شو‌خیکی دی گری گرتوووه.

## دونیم شدن

در چشم تو، اوج بهار است.  
 لیک در چشم من، چله‌ی زمستان.  
 بر زبان تو خوشی لبریز است.  
 بر زبان من غم تا زانوان.  
 نیمه‌ام با تو  
 بسان خاکستر سرد و مرده است.  
 نیم دیگرم  
 نزد شوخ دیگری گر گرفته است.

## پیاو

له دنیا دا،

چ کانیاوی زولالتره له دهنگی تو؟

کئی زمانی رۆح ده زانی،

وه کوو چاوی سهد رهنگی تو؟

له م شارهدا،

گهر دنکیل و

گولبه ژنیکی وه ک تو کوانی؟

کئی وه کو تو، رۆژی سهد جار،

له داوینرا هه تا قولله،

به خه ممدا هه لده روانی؟

چییه دیسان

ئه و موو چر که کاره باییه ی

له سهرا پای به ده نم دا هاتو چۆ ده کا!

چییه دیسان

ئه و گور که برسی و بی شهر مه ی

له هوندور ما ده لوورینی و ملومۆ ده کا!

چییه دیسان

چنگی نیگای په رده درم

مه مکه بندی شه قامه کان داده مالی؛

قامچی برووسکه ی خه یالم،

که مهر که مهر،

به له ک به له ک،

## مرد

در دنیا،

کدامین چشمه زلال تر از صدای تو؟

چه کسی زبان روح می داند،

همچو چشمان صد رنگ تو؟

در این شهر،

گردن فراز و

گلندام زنی کجاست همچون تو؟

چه کسی همانند تو، روزی صد بار،

از دامنه تا قله،

غمم را نظاره می کند؟

چیست دیگر بار

آن تیر کشیدن های برق آسا

که در سراسر وجودم آمد و شد می کند!

چه شده که دیگر بار

آن گرسنه گرگ بی آرم

در اندرون من می بوید و زوزه می کشد!

چه شده که دیگر بار

چنگال نگاه پرده دریده ام

وا می کند، پستان بند خیابان ها را،

و تازیانه ی جرقه ی خیالم،

کمر به کمر،

از این نرمه ی گوش به آن دیگر،

زین خسته و به آن یکی می‌آویزد؟

چیست دیگر بار ...

چه شده دیگر بار ...

چرا سیری نمی‌گیرند چشمانم؟

چرا تنها عاشق تو نمی‌شوم؟

برای آن که

تو همیشه در مقابلم

چون شمع می‌سوزی به آرامی؟

چرا هیچ وقت به تو قناعت نمی‌کنم؟

برای آن که

اینک شده‌ای اسیر و رامم؟!

لهم شل دهیی و لهو دهئالی!

چییه دیسان ...

چییه دیسان ...

بۆچی چاوم قهت تیر نابیی؟

بۆ ته‌نیا ئه‌شقی تۆ نابیم؟

له بهر ئه‌وه‌ی،

تۆ هه‌میشه له بهر ده‌مما

بی ده‌نگ ده‌سووتیی وه‌کوو مۆم؟

بۆ هه‌ر به تۆ قنیا‌ت ناکه‌م؟

له بهر ئه‌وه‌ی،

بووی به‌کۆیله‌ی ده‌سته‌مۆی خۆم؟!

## له باڅک دا

پیاوړیک سهری به شانی شورې ژنیک کردووه.  
زاروږیه کی نارامه و له بیشکه دا نووستووه.  
خوزگه به خوۍ!

من وه ک ټه و نیم، بویه چاوم پیی هه لنای-  
من چهند جاری سهر به شانی ژنیک ده کهم،  
له بهر سرتی ژنای دی خهوم نایی!

## در یک باغ

مردی سر بر شانه‌ی قد بلند زنی نهاده.  
گویی نوزادی است و در گهواره آرمیده.  
خوشا به حالش!

من چون او نیستم ازیرا چشم دیدنش ندارم-  
من هر از چند گاه بر شانه‌ی زنی سر می‌نهم  
اما به پیچ دیگر زنان می‌گریزد خواب ز چشمانم!

(۳۹)

## که تکه نه

## تمنای درون

نه‌م‌شه و مه‌ستم.

مستم امشب.

نه‌م‌شه و گیژم.

گیجم امشب.

نه‌م‌شه و کاسم-

منگم امشب-

له سهر ته‌ختی سهری یاخیم

بر سر تخت خویش یاغیم

ژنیک تاجی له سهر ناوه ... که نایناسم!

زنی تاج بر سر نهاده ... کو را نمی‌شناسم!

۷ و ۴/۸/۱۹۸۳ مسکو



## تا چرای ئیمه نه سووتی ...

(ئهو گهلهی گهلیکی تر ده چه وسینته وه  
خوی ناحه سینته وه) بیرمه ندیک

تا چرای ئیمه نه سووتی،

ئیه وه هر گیز روونا کایی

نابینن به چاوی خۆتان.

تا ئیمه دیل و کویله بین،

هر کۆت و نیر،

تۆق و زنجیر ده کهین بۆتان!

\*\*\*\*\*

## تا چراغ ما نسوزد

«آن جامعه که دیگر جامعه‌ای را گرفتار  
می کند خود آسودگی نمی یابد.» گفته‌ی یک  
اندیشمند

تا چراغ ما نسوزد،

شما هرگز روشنایی را

نمی بینید به چشمتان.

تا ما اسیر و برده باشیم،

مدام گنده و یوغ اسارت،

حلقه و زنجیر بردگی می سازیم برایتان!

\*\*\*\*\*

نابودمان می کنید؟

خاک بر سرتان!

گر بمیریم

فقط اسارت است باختمان،

آیا هست چیزی از اسارت تلخ تر؟

گر بمیریم تازه پیروزیم،

کیست از اسیر شهید چیره دست تر؟

\*\*\*\*\*

قرمان ده کهن؟

قورتان به سهر!

گهر بشمرین

ته نیا دیلی ده دۆرتین،

چ ههیه له دیلی تالتَر؟

گهر بشمرین ههر سهر که وتووین،

کوا له کویلهی شهید زالتَر؟

\*\*\*\*\*

نابودمان می کنید؟

خاک بر سرتان!

ز بعد مردنمان،

قرمان ده کهن؟

قورتان به سهر!

دوای مردنیش،

لی ناگه‌رین

نیشتمانمان بکه‌ن به مال.

لی ناگه‌رین

گوشتمان بخون وه‌ک قه‌ل و دال.

گه‌ر هیچ نه‌بی

ده‌بینه خالوزه‌ی بیستان،

زیوانی ناو ده‌غل و دانتان

ده‌بینه لم،

ده‌چینه ناو پارووی نانتان

ده‌بینه مار،

په‌پکه ده‌خوین له ناو نوینتان

ده‌بینه شیرپه‌نجه و میکروب،

گه‌را ده‌خه‌ین له ناو خوینتان

ده‌بینه کوان،

هه‌رده‌مه‌و له جیه‌ک ده‌ردیین،

ده‌بینه ژان،

له سه‌د لاهه تی‌تان وه‌ر دیین

ده‌بینه زیرووی هه‌زاری،

ده‌م گیر ده‌که‌ین له گه‌رووتان

ده‌بینه تامیسکه‌ی سه‌ر لیو،

بایشکیوی سه‌ر پیلووتان

قرمان ده‌که‌ن؟

قورتان به سه‌ر!

دوای مردنیش،

نخواهیم گذاشت

خانه بسازید بر خاکمان.

نخواهیم گذاشت

همچو لاشخور و کلاغ بخورید گوشت تنمان.

گر هیچ نباشد

بدل خواهیم شد به آفت بوستان

یا سیاهک گندمزارتان

لجن خواهیم شد،

و فرو می‌رویم به لقمه‌ی نانتان

مار خواهیم شد،

و چنبره خواهیم زد در رختخوابتان

بدل به سرطان و میکروب می‌گردیم

و تکثیر می‌شویم در خونتان

قُر‌حه و دمل خواهیم شد،

و هر از چند گاه سر بر می‌آوریم در جستم‌تان،

درد و الم خواهیم شد،

و ز صد جا سر بر می‌آوریم از وجودتان،

زالوی هزارپا می‌شویم،

خواهیم مکید خون گلوهایتان

بدل می‌شویم به تب‌خال روی لب‌ها،

یا که گلمزه می‌شویم بر پلک‌هایتان

نابودمان می‌کنید؟

خاک بر سرتان،

ز بعد مردنمان،

اجازه نمی‌دهیم خانه بسازید بر خاکمان.

نخواهیم گذاشت همچو لاشخور و کلاغ

لی ناگه‌رین نیشتمانمان بکه‌ن به مال.

لی ناگه‌رین گوشتمان بخون وه‌ک قه‌ل و

دال.

بخوريد گوشت تنمان.

شايي بکهن ده يکه ين به شين. شادي کنيد آن را بدل مي کنيم به شيونتان.  
 پرسه دانين، کاستان ده که ين به پيکه نين! در مراسم ترحيمنان منگتان مي کنيم با خندمهايمن!  
 ده بينه له که ي زمان و تانه ي سهر چاو، يا که بدل خواهيم شد به لک زبان و چشم هايمن!  
 ده بينه مووي ناو خوراک و خلته ي ناو ناو! مو خواهيم شد در ميان آب و خوراکتان!  
 تا چراي ئيمه نه سووتي، تا نيروزد چراغ ما،  
 ئيوه ههر گيز روونا کايي هرگز روشنايي را  
 نابينن به چاوي خوټان نخواهيد ديد به چشمتان  
 تا ئيمه ديل و کويله بين، تا ما برده باشيم و اسيرتان،  
 ههر کوټ و نير، مدام يوغ و کنده ي اسارت،  
 توټ و زنجير ده که ين بوټان! و حلقه و زنجير بردگي مي سازيم برايمن!

۱۹۸۳/۷/۲ مسکو

## نیشک گرتن

نهمشه‌ویش، وه‌ک شه‌وانی دی،  
 کار‌مامزی سرکی خه‌وم  
 لانه‌ی چاوی به‌جی هیشتوم  
 به‌ختیاری تو گه‌نجینه‌یه،  
 نه‌ک بیدزن،  
 وا به‌دیاریه‌وه دانیشتوم!

## کشیک دادن

امشب نیز چون دیگر شبان،  
 آهوبچه‌ی رمنده‌ی خواب  
 آشیان چشمم را به‌جا نهاده  
 خوشبختی تو گنجینه‌ای است،  
 مبادا بدزدندش،  
 ازیرا بیدار مانده‌ام در کنار آن،

۱۱ و ۱۹۸۳/۱۲/۱۲ مسکو

## گومان

بوچی هیئنده له هاتنهوهم به تالووکهی؟  
 بوچی دیسان له دروازهی گومان دهدهی؟  
 کی دی گلم بداتهوه؟  
 کی دی له توم برفینی؟  
 تو نه بیت، لهم دنیایه دا،  
 بی پهنایه کی وه کوو من،  
 چ خه خوریک دالدهی ده دا؟  
 بوچی هیئنده له هاتنهوهم به تالووکهی؟  
 پهلهی چیته؟  
 هه تا لیت دوور بم باشتره  
 وا نامویی دهرسی ئه شقم پی ده خوینی  
 سۆزی دووریت  
 بهر و بالی برووسکه ییم لی دهروینی!

## گمان

چرا این همه از آمدنم در مهلکه‌ای؟  
 چرا دوباره بر دروازه‌ی گمان می‌کوبی؟  
 چه کسی می‌آید نگهم دارد؟  
 چه کسی می‌آید ز توأم برباید؟  
 گر تو نباشی در این دنیا.  
 بی‌پناهی چون مرا.  
 چه غم‌خواره‌ای می‌دهد پناه؟!  
 چرا این همه از آمدنم در مهلکه‌ای؟  
 چرا این همه در شتابی؟  
 دوری از تو هر چه بیشتر، بهتر  
 چرا که چنین بیگانگی درس عاشقی‌ام می‌آموزد  
 حزن دوریت  
 پرو بال برق‌آسایم می‌رویاند!

(۴۳)

### گر سببی بود...

گر سببی بود، نصفش کنم:  
نیمی به تو نیمی خودم.  
لبخندی بود، نیمش کنم:  
نصفی به تو، نیمی خودم.  
غصه‌ای گر بود سهمت ندهم،  
خواهمش مکید تا آخرین دم!

۱۹۸۳/۱۲/۲۱ پراگ

### گه ر سیوئیک بوو...

که ر سیوئیک بوو، له‌تی ده‌که‌م:  
له‌تیک بوو خوم، له‌تیک بوو تو.  
بزه‌یه‌ک بوو، له‌تی ده‌که‌م:  
له‌تیک بوو خوم، له‌تیک بوو تو.  
خه‌فه‌تیک بوو، به‌شت ناده‌م،  
هه‌لی ده‌مژم وه‌ک دوا په‌تو!

(۴۴)

## بۆ مارگریت

رهنگی وشه

له چی بکا، چاکه بۆ تۆ:

له ئه رخه وان؟

له په لکه زیرینهی هفت رهنگ؟

له وه نه وشه، یا له هیرو؟

ئه ی بۆنه که ی

له چی بکا، چاکه بۆ تۆ:

له دوو که لی پاش بوردومان، یا گوله باخ؟

له خاک و خۆل، یا له شه ویو؟

دهنگی وشه

له چی بکا، چاکه بۆ تۆ!

له سرتە ی ژوان، یا هاژە ی چه م؟

له بالۆره ی مازوو چنان،

یا شه قزنی بالی هه لو؟

هه موو جاری،

که ده مه وی

هه له به ستیک بنووسم بۆ تۆ،

قه له مه که م چاو شوڕ ده کا،

وه ک ئه و سمیل به برانه ی

سه نگه ریان لیت کرده گلکو

ده حه په سیم،

لیم ده شیوی،

## برای مارگریت

رنگ واژه را

به چه مانند کنم که مناسب تو باشد:

به ارغوان؟

یا رنگین کمان هفت رنگ؟

به گل ختمی یا بنفشگان؟

پس بویش را

به چه مانند کنم که شایسته باشد برای تو:

به دود پس از بمباران یا گل محمدی؟

به بوی خاک یا گل شب بو؟

صدای واژه را

به چه مانند کنم که مناسب تو باشد:

به نجوای عشق یا خروش رودبار؟

به صدای نی نوازان بلوط چین،

یا به هم خوردن دو بال شاهین؟

هر از چند گاه،

که می خواهم

سروده ای بسرایم برای تو،

قلم در هم می کشد چشم و ابرو،

همچو آن سبیل کلفتان

که خاک سنگر را بدل کردند به مزار تو

میهوت می مانم،

و سرگردان،

نازانم، بۆ هۆنراوه كهـم،

چ بكهـم به دهـنگ؟

چ بكهـم به رهـنگ؟

چ بكهـم به بۆ؟

ئەي ئەو خاچەي له خاچ درای،

شیرهـزنی خاوهـن شکۆ!

نمی دانم، برای سرودهـام

به چه مانند كنم صدا را؟

و رنگ و جلوه را؟

به چه مانند كنم، رایحه و بو را؟

ای صلیبی كه به صلیب كشیدند ترا،

ای شیر زن شكوهـمند [و نا میرا]!

۱۹۸۴/۶/۲۲ مسکو



## پن لینان

«کیت له گهل دایه، تهره س؟»  
 «کیت له گهل دایه، سه گباب؟»  
 ئیستا دانی پیا ده نیم،  
 به سه، لیتم مه ده، جه ناب  
 ناوی چه م و روو باران،  
 داری شیو و که ناران،  
 درنده ی دهشت و شاخان،  
 فرنده ی رهزو باخان،  
 ته می دؤل، کوچکی بهستان،  
 بای گهرمین، به فری کوستان،  
 ملوینان دیلی زیندان،  
 زیندانی شار و گوندان،  
 نه ندای شانه که من،  
 هه موویان له گهل مندان!

## اعتراف

«ای رذل پست، با که همراهی؟»  
 «ای پدر سگ، با که همراهی؟»  
 هم اینک اعتراف می کنم،  
 بس است جناب بیش از اینم مزین  
 آب رودخانه ها و جویباران،  
 درخت کناران و بیشه زاران،  
 درنده ی دشت ها و کوهساران،  
 پرنده ی باغ ها و تاکستان،  
 مه دره و سنگ آتشدان،  
 باد گرمسیر و برف کوهستان،  
 میلیون ها اسیر مانده در زندان،  
 زندانی شهرها و روستایان،  
 اعضای نمایشم هستند،  
 و همراه من اند همه ی اینان!

(۴۶)

## نوتونومی

نه خنده‌یه، نه گریانه،  
نه مردنه، نه ژیانه!

\*\*\*\*\*

پیناسه‌ک‌هی وای لای منه  
کورد کوزه، هیوا خه‌سینه،  
دهست و دهم و پی به خوینه.  
ریگایه که نابریته‌وه -  
له نوینه‌وه به‌ره و سه‌نگه‌ر،  
له ویشه‌وه به‌ره و نوینه!  
عه‌یامیکه من ده‌یناسم  
دیوجامه<sup>۱</sup> یه،  
خه‌مه‌گرووی هزاره‌نگه،  
قوتابخانه‌ی  
بی سواد‌ی و ده‌به‌نگییه،  
کانگای گولی و  
سووزه‌نه‌ک و  
فه‌ره‌نگییه

\*\*\*\*\*

تا نه یکوشتووین،

## خودمختاری

نه خنده است و نه گریستن:  
نه مردن است و نه زیستن!

\*\*\*\*\*

شناسنامه‌اش نزد من است  
گردگش است و بر باد دهنده‌ی امید،  
دست و دهن و پا به خون است.  
راه بی پایانی است -  
از رختخواب رو به سنگر،  
وز سنگر رو به رختخواب!  
دیر گاهیست می‌شناسمش  
دام اسارت است،  
وزغ هزار رنگ است،  
مکتب  
بی‌سوادی و نفهمی است،  
کان جذام  
سفلیس و  
سوزاک است.

\*\*\*\*\*

تا به کشتن نداده ما را،

۱- دیوجامه: (دیجامه) چند پارچه پیرویی رهنماورنگه لیک‌ی دده‌ن و له راوه‌که‌ودا به‌کاری ده‌نین.  
دیو جامه: چند تکه پارچه‌ی رنگارنگ است که برای شکار کبک به کار گرفته می‌شود. (مترجم)

و درن، چنگی به خوین سووری پی هه لبرین،  
 به شەق رووی پی له دیوار کەین  
 تەفەنگی خۆکوژ فری دەین،  
 تەفەنگی ئازادی سوار کەین  
 زرمە له جەرگییەوه بێنین ...  
 له بازەرەقەیی خوینی ئەو دا،  
 یە کەم تیشکی رۆژ هەلسێنین!  
 بیا یید بیری چنگ بە خون قەرمز شەدەاش را،  
 با تیپا رو بە دیوارش کنیم  
 پرت کنیم تەفنگ خودی گۆش را،  
 تەفنگ آزادی بر سر پا کنیم  
 ناله از دل و درونش برآریم...  
 در فوران خون او،  
 اولین پرتو آفتاب برافشانیم!

۱۹۸۴/۶/۲۸ مسکو

(۴۷)

## گه نجینه

لهو ساوه دنیا دنیا به،  
 ئاده میزاد ئه شقی گه وهه، زیتر و زیوه،  
 له پیناویان  
 بنی ده ریا و قولله ی کئوی پشکنیوه،  
 که چی من هه موو سبه یان  
 گه نجینه یه ک ده دۆزمه وه،  
 که ده یینم که زی و بسکت  
 نیوه ی بالیفمی ته نیوه

## گنجینه

از آن هنگام که دنیا دنیا است،  
 آدمیزاده را عشق گوهر و سیم و زر بر سر است.  
 و به یافتن آن ها  
 ته دریا و قلعه ی کوه را زیر و رو کرده است.  
 اما من هر صبح گاه  
 می یابم گنجینه ای را،  
 آن زمان که می بینم زلف و گیسویت  
 در بر گرفته نیمی از بالشم را

۱۹۸۴/۸/۱۰ ادیسه

## چلچرا و مؤم

هه‌یه پیش نووسین،

چلچرایه کی ساکاری ده‌وی،

بو دۆزینه‌وه‌ی ری دلی سولتان

هه‌یه پیش نووسین،

بنه‌مۆمیکی ساکاری ده‌وی،

بو خۆبینین و گر له خۆ به‌ردان

بویه، پیش ئه‌وه‌ی

قامک درێژ که‌م بو قه‌له‌می خۆم،

ته‌ماشای ده‌که‌م،

کامیان ده‌سووتی؟ چلچرا یا مؤم!

## چلچراغ و شمع

هستند بسیاری پیش از نوشتن،

چلچراغی زیبا می‌خواهند،

برای یافتن راهی به دل سلطان

هستند کسانی پیش از نوشتن،

ته شمع‌ی قلیل و ساده می‌خواهند،

برای خود دیدن و خود شعله‌ور ساختن.

به همین دلیل پیش از آن که

انگشتم را دراز کنم به قلم گرفتن،

می‌نگرم،

چلچراغ یا شمع، کدام می‌سوزند گاه نوشتن!

## گه‌ش بیینی

بۆ باران هه‌یه، گهر جارێک  
 له نیوه‌ی رۆی ته‌رم نه‌کا؟  
 بۆ به‌فر هه‌یه، گهر جارێک  
 تیی نه‌که‌وم و سه‌رم نه‌کا؟  
 قوولیی ئه‌فین چۆن به‌یتوم  
 گهر نازیزیک جارێک ده‌ست به‌ردارم نه‌بی؟  
 زیان به‌ چی به‌راورد که‌م،  
 ئه‌گهر مردن نیزیکی که‌نارم نه‌بی!

## شفاف بیینی

آیا هست بارانی که یک بار  
 در نیمه‌ی راه مرا نخیساند؟  
 آیا هست برفی اگر یک بار  
 در آن فرو نروم و گیرخم نگرداند؟  
 ژرفای عشق را چگونه طی کنم؟  
 گر عزیزی یک بار دستم از سر بر ندارد؟  
 زندگی را با چه مقایسه کنم،  
 گر مرگ به نزدیک و کنارم نباشد؟

(۵۰)

## گه وهه ر

گهر به ده ریا بی،

چی له ناخ دایه ده دایه شه پۆل

گهر به شه پۆل بی،

چی له ناخ دایه ده دایه که نار

که چی، له سالان، له مانگان جارێک،

دهنکه گه وهه رێک به شه پۆل ده بری،

ئه ویش ده یخاته کۆشی که نارێک!

په له م لێ مه که ن!

منیش پینلێکم،

بی ئۆقره و ئارام، هه رده م به رێوه

به ده گمه ن ... ده ریا

دهنکه گه وهه رێک له مستم ده نی،

ئه ویش راده ده م بۆ کۆشی ئێوه!

## گوهر

گر به دریا باشد،

هر چه در خود دارد می دهد به امواج

و گر به امواج باشد،

هر چه در خود دارد می دهد به ساحل

در میان آمدن این همه ماه و سال فقط یک بار

دانه گوهری نصیب امواج می شود،

کو نیز می سپارد به آغوش ساحل!

عجله مکنیدم!

من هم یک موجم،

بی قرار و بی آرام، هر دم براه

به صورت اتفاقی، ... دریا

دانه گوهری می نهدم در مشت،

کان را می غلطانم به دامن شما!

## موفاه زات

ئەي گوايه بۆ دل خوش نەيىن؟

ئەي گوايه بۆ ھەل نەپەرەين؟

چىمان كەمە؟!

وا كەشتىمان روو لە كەنار، پشت لە بايه؛

خىر و بىرى كۆمپانياي خوڤن

شەپول داوى، بنى نايە؛

سەرمان بەرزە ۋەك ئالامان،

ھاوړى ھەور و لووتكەي چيايە!

ئەي گوايه بۆ دلخوش نەيىن؟

ئەي گوايه بۆ ھەل نەپەرەين؟

چىمان كەمە؟!

شەلەين؟ كۆرين؟ لالەين؟ كەرەين؟

چىمان كەمە؟!

كەي بۆ كەزى و بسكى دايكان،

ۋە كوو ئىستا، ھەش زۆر بوو؟

كەي لە سايەي

تەيمانى ھىسك و پرووسكا

گولى ئاوا گەش زۆر بوو؟

كەي گۆرستان ۋا بە ھەر مەين و پر بوو؟

كوانى؟ لە كوى؟

بەدەنگى ۋا جار دراو و

مناليسى پى كر بوو؟!

ئەي گوايه بۆ دل خوش نەيىن؟

## گفتگوها

پس چرا دلخوش نباشيم؟

چرا نرقصيم و شاد نباشيم؟

چه كم داريم؟!

كشتيمان رو به ساحل و پشت به باد است

خير و برکت كمپاني خون

موج مى زند و عمقش بى نهايت است.

همچون بيرقمان سر بلنديم.

بيرقى كه همره قله ها و ابرهاست

پس چرا دلخوش نباشيم؟!

چرا نرقصيم و شاد نباشيم؟

چه كم داريم؟!

شليم، كوريم، كريم، لاليم؟!

چه كم داريم؟!

كى زلف و گيسوى مادران،

همچون اين زمان اين همه آشفته بوده؟

كى در سايه سار

چتر استخوان هاى پوسيده

اين گونه گل با طراوت فراوان بوده؟

كجا، گورستان اين همه رونق گرفته؟

كو؟ در كجا؟

سكوت اين چنين جار زده شده؟

آن چنان كه كودك نيز از آن مبهوت گرديده؟!

پس چرا دلخوش نباشيم؟



ئه‌ی گوايه بو هه‌لنه‌په‌رين؟

سه‌رفرازين

وه‌ك رانه‌مه‌ر

له‌ ناو گه‌له‌ گورگي چاوته‌نگا

تيرين وه‌كوو ورده‌ماسي

له‌ ناو هه‌ناوي نه‌هه‌نگا!

ئه‌ی گوايه بو دل‌خوش نه‌بين؟

ئه‌ی گوايه بو هه‌لنه‌په‌رين؟

شواني گورگ‌زاده‌خوش بن،

ئازادترين رانه‌مه‌رين!

پس چرا نرقصيم و شاد نباشيم؟

مفتخر و سرافرازيم

چونان گله‌ی گوسفند

در میان گله‌گرگ‌های حريص و نظرتنگ

سيريم همچو خرده‌ماهيان

در معده و شکم نهنگ!

چرا دلخوش نباشيم؟

چرا نرقصيم و شاد نباشيم؟

چوپانان گرگ‌زاده‌سلامت،

ما رهاترين گله‌ی گوسفنديم!

۱۹۸۴/۹/۱۲ - مسكو

(۵۲)

## دیوار

(۱)

تو، چه کهری چه مه نزاری،  
من، درختیکی ره هنده  
چون تیک بگه‌ین؟  
دیواریکمان له به‌ینایه،  
بیست و یک به‌ژن بلنده

(۲)

«سهرت ویرانه‌ی کونه یارانه  
ناخ، بوجی زووتر له دایک نه‌بووم،  
تا خوم گشتیان بام به تاقی ته‌نی...»  
«خوژ که دره‌نگتر ده‌هاتمه دنیا،  
ده‌بووم به‌وانه‌ی پاش من ده‌تگه‌نی!»

## دیوار

(۱)

تو جوانه‌ی چمنزاری،  
من بلند درختی رونده  
چگونه دریابیم همدیگر را؟  
دیوارست بینمان،  
به قامت بیست و یک انسان!

(۲)

- «سرت همچو ویرانه‌ی یاران قدیم  
آخ که چرا زودتر نه‌هادم پا بر این دنیا،  
تا خود همه‌شان می‌شدم تنهای تنها...»  
ای کاش دیرتر می‌نهادم پا بر این دنیا،  
تا درسی می‌شدم که بعدها دریابند تو را!»

## ژن

(۱)

به بینیت

من ده‌بمه‌وه بنیاده‌می چاخی به‌ردین،  
ده‌چمه‌وه ناو نه‌شکه‌وتی تار، جه‌نگه‌لی چر.  
گوئی شل ده‌که‌م  
بو برووسکه و گوله‌ی هه‌ور و بارانی خور،  
شارستانی دوگمه و وایه‌ر بزر ده‌بی،  
ئاته‌شکه‌کان پر ده‌بنه‌وه له پیټ و گر

(۲)

چیت مه‌رام بی، ده‌چیته سهر:  
تو ده‌توانیت، به نیگیاه‌ک،  
سه‌وزه‌لانی‌ک به رووته‌ن که‌ی  
له ده‌ست دئ، به هیمایه‌ک،  
به‌رده‌لانی‌ک به چیمه‌ن که‌ی  
چیت مه‌رام بی، ده‌چیته سهر:  
تو ده‌توانیت بالی زمانم بیهستی و  
دره‌ختی په‌نجه‌م بینهر که‌ی  
له ده‌ست دئ چه‌می ده‌نگم تژی ماسی و  
ههر په‌یثیکم پر گه‌وه‌هر که‌ی  
تو ده‌توانیت، بمکه‌یته کویله‌ی مل به تۆق.  
له ده‌ست دئ، تاجی سه‌روه‌ریم له سهر که‌ی.

## زن

(۱)

به دیدنت

تبدیل می‌شوم به بشر عصر حجر،  
باز می‌گردم به غار تار و جنگل گشن و پر خطر.  
گوش می‌سپارم  
به غرش رعد و تندر ابر و بارش مداوم باران،  
مدنیت محو و تمدن گم می‌شود،  
آتشدده‌ها دوباره پر شرار می‌شوند

(۲)

هر چه بخواهی دست یافتنی است!  
تو به نگاهی می‌توانی،  
سبزه‌زاری را صحرا گردانی  
تو به اشاره‌ای می‌توانی،  
زمین سنگلاخی را سبزه‌زار گردانی  
هر چه بخواهی دست یافتنی است.  
تو می‌توانی بال زبانم ببندی  
و درخت پنجه‌هایم بی ثمر کنی.  
از دست تو بر می‌آید جویبار صدایم را پر ز ماهی  
و هر واژه‌ام را پر ز گوهر کنی  
تو می‌توانی اسیرم کنی و یوغ به گردنم بگذاری.  
از تو بر می‌آید تاج سروری بر سرم گذاری.

(۳)

له بن کۆمه‌ی خۆله‌میشدا-  
تۆ ژیلهمۆی گه‌شی خولییای.  
له‌ گێژهنی تاریکیدا-  
تۆ بریسکه‌ی به‌فری چایی-  
له‌ بیابانا - هاژه‌ی چه‌م و  
له‌ نه‌هاتا، هه‌لمی نان و  
له‌ غوربه‌تا، دالده‌ی و په‌نای:  
کلیلداری به‌هه‌شتی تۆ.  
تۆ نه‌ک نیوه: هه‌موو دنیای!

(۳)

در زیر توده‌ی خاکستر-  
تو فروزان اخگر خیالی.  
بر پاشنه‌ی در تاریکی-  
تو درخشش برف کوهساری.  
خروش رودی در بیابان،  
و در قحطسالی- بوی نان  
و در غربت، ملجأ و پناهگاهی!  
برای من تو کلیددار رضوانی.  
تو برایم نه نیمه، بل همه‌ی جهانی!

## کۆنگره‌ی شووشان

دوینی کۆنگره‌بوو ...

کۆنگره‌ی شووشان بوو.

هه‌ر ولاتیک و شووشه‌یه‌کی نارد.

هه‌ر شووشه‌یه‌ک و

به‌سه‌رهاتی خۆی پوخته‌گیراوه:

چه‌ند قاوه‌خانه و چه‌ند مال‌گه‌راوه،

له‌سه‌ر چه‌ند میزان تاج‌له‌سه‌ر بووه،

چه‌ند ده‌می دیوه و چی تی‌کراوه،

پیش‌ئه‌وه‌ی کۆنگره‌کۆتایی پی‌بی،

بوتلیکی ره‌شی

له‌سپیده‌وه‌ک‌و کپ و مۆن

قوت‌بووه و هاته‌به‌ر ده‌م میکروڤۆن:

«خوشکان، برایان!

من وه‌کوو ئیوه‌سه‌ربرده‌م نیه،

نه‌میزم دیوه، نه‌کۆری یاران ...

نه‌گه‌شتی لادی، نه‌باری شاران ...

راستبتان ده‌وی؟! »

ئه‌و رییه‌دووره‌م بۆیه‌بریوه،

تا پیتان بلیم:

من شووشه‌ی به‌عسم،

له‌پاش و پیشی مرۆڤ بترازی، هیچم نه‌دیوه!

## کنگره‌ی ظروف شیشه‌ای

دیروز کنگره‌ای بود...

کنگره‌ی ظروف شیشه‌ای.

هر کشوری ظرفی شیشه‌ای فرستاده بود.

هر شیشه‌ای

سرگذشت کامل خویش بازگو کرد:

چند قهوه‌خانه و چند خانه‌گشته است،

و بر سر چند میز تاج‌بر سر بوده،

در آن چه ریخته بوده و چه نوشین لبانی دیده!

قبل از پایان گرفتن کنگره

یک بطری سیاه

از سحر خاموش و برابرو گره

برخاست و میکروفن در دست، داد سخن

داد:

«خواهران و برادران

من همچون شما ندارم سرگذشتی خاص و آن چنان

نه‌میز دیده‌ام نه‌جمع یاران ...

نه‌گشت بر روستا و نه‌نوجوانان شهرها ...

راستش را بخواهید؟! »

این راه‌دراز زان‌رو بریدم،

تا فاش‌بر گویم:

شیشه‌ی بعسم

از پس و پیش انسان بگذریم چیزی ندیدم!

۱۹۸۶/۱/۳۰ ترابلس

(۵۵)

## تۆ دلتەنگی ...

تۆ، دلتەنگی

بۆ بیوہژن،

بۆ بیوہمیرد،

بۆ ئەو کۆرپانە یی بابن ...

منیش لە تۆ دلتەنگترم

بۆ ئەو پەری و سوارچاکانە ی

سالەهایە لە داک نابن!

## تو دلتنگی

تو دلتنگی

برای بیوہژن،

برای بیوہمرد،

برای آن یتیم شدہ کودکان ...

من از تو دل تنگترم

برای آن پریان و چابک سواران

کہ سالہاست از مادر زادہ نمی شوندا

## له دایک بوون

گویم له هاواری نه ته وه که مه ...  
به لام دلنیا  
جیهانی سبهی گوشاد و پروونه:  
له دایک بوونی منالیم دیوه  
قیره و لینگ کوتان  
یه کهم نیشانه‌ی له دایک بوونه!

## تولد

گوش به فریاد ملتّم دارم...  
اما اطمینان دارم  
جهان فردا فراخ و روشن است!  
ز مادر زادن کودکان را دیده‌ام  
گریه و زاری و پای کوبیدن  
اولین نشان ز مادر بودن است!

۱۹۸۷/۵/۲۰ ترابلس

(۵۷)

## بۆ ئىنتەرناسیونالیستىك

«بۆ ھاۋرىي سەلقادۆرىم خۆسى رۆمىرۆس»

سەر كۆنەم مەكە!

منىش، ۋە كوۋ تۆ، گۆى زەۋى مالمە.

ئاسمانىش تافتەى كچى خەياللمە.

ۋەك تۆش دەمەۋى، تا سەر خواکرد بىم.

بۆيە سەربەندى شىعەرم ھەر كوردە،

چونكە كوردىم و ناھىلن كورد بىم!

## برای يك اينترناسیونالیست

«برای دوستم سالوادور خوزه رومىروس»

سرزنشم مكن!

من نیز چون تو، گوی زمین خانه‌ی من است.

گنبد آسمان هم تافتة دختر خیال من است.

همچو تو نیز می‌خواهم تا نهایت طبیعی بمانم

به همین دلیل كُرد است مطلع شعرهایم،

چون كه كُردم و نمى‌گذارندم كه كُرد بمانم!

۱۹۸۷/۵/۲۵ ترابلس



## بۆ هونه رمه نديك

## برای هنرمندی

|  |  |
|--|--|
| هر چیت بیستووه دهربارهی                                      | هر چه شنیده‌ای دربارهی                                   |
| پهنجه شیر و گولی و ئایدز،                                    | سرطان و جذام و ایدز،                                     |
| هر چیت بیستووه دهربارهی                                      | هر چه شنیده‌ای دربارهی                                   |
| مشکه پهرده دره کانی بیریا <sup>۱</sup> و گیلز <sup>۲</sup> ، | موش‌های پرده‌در بیریا <sup>۳</sup> و گیلز <sup>۴</sup> ، |
| هر چیت بیستووه دهربارهی                                      | هر چه شنیده‌ای دربارهی                                   |
| گورگه کانی مؤسولینی،   | گرگ‌های موسولینی،  |
| سیسار که کانی هونیکه <sup>۵</sup> ر،                         | کرکس‌های هونیکر <sup>۶</sup> ،                           |
| هر چیت بیستووه دهربارهی                                      | هر چه شنیده‌ای دربارهی                                   |
| شالای جرجی تاوونچین،   | هجوم موش‌های طاعون‌زا،                                   |
| لیشاوی مه‌غول و ته‌ته <sup>۷</sup> ر:                        | یا هجوم مغول و تاتارها،                                  |
| بۆ پورتییتی دوژمنم،  | برای ترسیم پرت‌تری دشمنم،                                |
| همه‌ووی لیکده و  | همه‌ی این‌ها را به هم بزن                                |
| هه‌زار هینده‌ی باویژه سه‌ر!                                  | و بزرگ‌نمایی کن هزار برابر آن را!                        |

\*\*\*\*

\*\*\*\*

۱- بیریا لافرینتی (۱۸۹۹-۱۹۵۳): سه‌روکی پؤلیس و بو ماوه‌یه‌کیش وه‌زیری ناوخوی یه‌کییتی شوره‌وی له سه‌رده‌می ستالیندا.

۲- گیلز پاول (۱۸۹۷-۱۹۴۵): وه‌زیری پروپاگنده‌ی ئەلمانیا‌ی نازی.

۳- بیریا لاورینتی (۱۸۹۹-۱۹۵۳): فرمانده‌ی پلیس و برای مدتی هم وزیر داخلی اتحاد شوروی دوره‌ی استالین بود.

۴- گیلز پاول (۱۸۹۷-۱۹۴۵): وزیر تبلیغات آلمان نازی

۵- هونیکه‌ر نینریخ (۱۸۹۲-۱۹۸۹): سه‌روکی رژیمی ئەلمانیا‌ی روژه‌ه‌لات (۱۹۷۳-۱۹۸۹).

۶- هونیکر انریخ (۱۸۹۴-۱۹۱۲): رئیس جمهور رژیم آلمان شرقی در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۹ بود.

|                               |  |
|-------------------------------|--|
| له کۆمه‌لگه‌ی ئاده‌مزادا      | در جامعه‌ی انسان‌ها                          |
| نه‌که‌ی چاوی لی بگێری!        | نکند چشم بگردانی!                            |
| برۆ، له‌ ناو بێشه‌یه‌کی       | برو به‌ میان بېشه‌ای                         |
| پڕ دره‌ختی کرم لێداو،         | پڕ از درختان کرم‌زده،                        |
| له‌ هه‌وینگ و جه‌نگه‌لێکی     | به‌ میان نیزار و جنگلی                       |
| هه‌تا که‌مه‌ر نو‌قمی زه‌لکاو، | تا کمر فرو رفته در مرداب،                    |
| له‌و بوودێ و زه‌ندۆلانه‌ی     | در کندگاه‌ها و شکاف‌ها                       |
| وه‌تی هه‌ن دوورن له‌ هه‌تاو-  | که‌ از زمان موجودیت به‌ دورند از تابش آفتاب- |
| ورد ورد بگه‌ڕی، سه‌رانسه‌ر    | به‌ دقت بنگر همه‌ را سراسر                   |
| چاو بگێره                     | چشم بگردان                                   |
| له‌ پیس‌ترین                  | بر کشف‌ترین                                  |
| درنده‌ و جر و جانه‌وه‌ر ...   | درندگان و جانوران...                         |
| بۆ پۆرت‌رێتی دوژمنم،          | برای ترسیم پرت‌ره‌ی دشمنم،                   |
| هه‌مووی لێک ده‌ و             | به‌ هم بزن همه‌ی این‌ها را                   |
| هه‌زار هه‌نده‌ی باوێژه‌ سه‌ر! | بیافزای هزار برابر آن را                     |

## دیوهره و کهر

دیوهره یه ک به سواری کهر،  
 ریئه کی دووری گرت بهر  
 نه یهیل کهر بدا به ینی،  
 تارینان که و ته بژوینی،  
 کهر که بینیی وا له و ناوه  
 گیا و گول سهری پیوه ناوه،  
 میوانی گه و ره ی سروشته،  
 نه خیو نه باری له پشته!  
 به زهره زهر، به غاره غار،  
 دنیای هموو کرده به هار.  
 له پر خاوهن کهری زورزان  
 ههستی کرد وا له و دیو ته لان  
 ههرا و هوریا و دهنگه دهنگه،  
 ئیتیر زانی کاری لهنگه!  
 گوتی: «که ره گیان، گوی گره،  
 نه و دهنگه دهنگی ریگره!  
 هه تا زووه با بارت کهم  
 له ریگران رزگارت کهم»  
 کهر دایه قاقای پیکه نین ...  
 گوتی: «قوربان، هاوړیی شیرین!  
 باره کهی من له خوت بار که.  
 هه تا زووه خوت رزگار که.  
 که من کهر بم، باره بهر بم،

## دستفروشی و خر

دستفروشی سواره بر خر،  
 راه دوری گرفته بود در بر  
 اجازه نداد خر گیرد قراری،  
 تا راهشان افتاد به مرغزاری،  
 خر که در آن میانه مشاهده کرد  
 باد گل و گیاه را می جنباند،  
 خود بزرگ مهمان طبیعت است،  
 و نه صاحب و نه بارش بر پشت است!  
 با عرعر و جفتک چارکش،  
 دنیا را چون بهار کشید در آغوش،  
 به ناگاه صاحب خر حيله گر  
 حس کرد آن ور کوه آن سوتر  
 سر و صدا و غوغایی به پا گشته است،  
 دیگر فهمید کارش از کار گذشته است!  
 گفت: «ای الاغ عزیز به هوش باش،  
 که آن صدای رهن است و اوباش!  
 بیا که تا وقت است بارت کنم  
 وز رهنان رستگارت کنم»  
 خر زد زیر خنده و گفت:  
 «قربان ای همره شیرین زبان!  
 بار من را بر خود بار کن.  
 و تا وقت است خود را رستگار کن.  
 گر من الاغ باربر باشم،

کورتان له پشت، ههش به سهر بيم، پالان به پشت و بيچاره باشم،  
 فهرقی چيه؟ دهر دهر دهرده، فرقی ندارد، درد همان است که بود،  
 کهری تو بيم، يا هی جهرده! « خر تو باشم يا رهزن [بود و نبود]! »

۱۹۸۸/۱۲/۲۴ ترابلس

۱- بیرۆکه که خزمایه‌تی ههیه له گهل نه‌زیره  
 «فیل» ییکی ئیزویدا (سه‌دهی شه‌شمی پ.ز)،  
 ده‌سکاریم کردوو و بۆ مه‌به‌ستیکی ترم به‌کار  
 هیناوه  
 ۱- اندیشه‌ی این شعر به گفته‌ی شاعر نزدیکی  
 خاصی با تمثیل‌های ایزوپ قصه‌پرداز یونانی  
 سده‌ی ششم قبل از میلاد دارد که دستکاری و  
 برای منظور دیگری به کار گرفته‌اند.

(۶۳)

## هیوا

له کاتیک دا

له سه ره وه، له لووتکه کان،

توف و زریان له ده وهن و داران وه ردین،

خه مت نه بی -

له بنه وه، له دۆله کان،

گیای نه وخیزه و گوپکه ده ردین.

## امید

در هنگامه ای که

در آن بلندی ها، بر سر قله ها،

سوز و سرما می وزد بر درخت و بوته ها،

نگران مباش -

چرا که در زیر خاک و عمق دره ها،

سر بر می آورند نو رسته گیاهان و شکوفه ها.

۱۹۸۸/۱۲/۲۵ ترابلس

## فهره نگوک

### پیتی «د»

ئاخافتن، وتوووژ، موفاوهزه: گفت وگو کردن  
 ئادگار: چهره، سیما، رخسار  
 ئاسک، مامز: آهو  
 ئەشکهوت: غار  
 ئەلها: آرزو  
 ئەفین، ئەوین: عشق  
 ئاور، ئاگر، ئاهیر: آتش  
 ئاوردانهوه: به عقب نگریستن، بازگشتن، مراجعت کردن، برگشتن

### پیتی «پ»

بایشکیو: گل مژه ی چشم  
 باشوور: جنوب  
 باکوور: شمال  
 بالووره، زهل: نی برای نی نوازی، نی  
 بروسکه، تروسکه: رعد، آذرخش  
 بریسکه: برق زدن  
 بزر: گم، ناپیدا، نهان، پنهان  
 بزریکینن: به فریاد آیند  
 بزه، زهردئه خه نه: لبخند، نوشخند، تبسم  
 بنیژه: دفن کن  
 بوذر: کنده گاه  
 بهرده باز: تیپاسنگ، سنگی که در سر راه به تیپا گرفته شود

به رده نووس: کتیه ی سنگی، سنگ نوشته  
به رزه ت کردن: مسخر نمودن، تسخیر کردن  
به لین: قول، قرار، پیمان

### پیتی «پ»

پاساری: گنجشک  
پلور هی ههنگ: کندوی زنبور عسل  
په لکه زپرینه، کۆلکه زپرینه: قوس قزح، رنگین کمان  
په له پهل، به له ز بوون: تعجیل کردن، شتافتن  
په یف، قسه، وته: گفتار، سخن  
پیل، شه پۆل: موج  
پیناسه: شناسنامه

### پیتی ت

تاپۆ، تارمایی، ره شایی: شب  
تالان فروش: حراج کردن  
تامیسکه: تبخال  
ترپه ترپ: صدای آرام و یکنواخت دانه های باران  
تریفه ی مانگ: نور مهتاب  
تۆسقالیک، تۆزقالیک، نهختی: اندکی، کمی، مقداری  
توف و زریان: سوز سرما  
تۆق و زنجیر: حلقه و زنجیر بردگی یا اسارت  
تۆمار کردن: به ثبت رسانیدن  
تهم، مژ: مه، مه صبحگاهی  
ته رهس: رذل و پست  
ته یمان: چپَر، خانه ی از نی ساخته شده

تیریز، تیشکی خۆر: پرتو آفتاب، اشعه‌ی آفتاب

### پیتی چ

چه که ره، چرۆ: جوانه‌ی گیاه

### پیتی خ

خزۆک: خزنده

### پیتی د

دلۆپ، تنۆک: قطره‌ی آب یا باران

دلۆقان، خاوه‌ن به‌زه‌یی، دلنه‌رمی: مهربان

دوا په‌تۆ: لحظه‌ی آخرین، دم آخرین

دوند، تروپک: قله‌ی کوه

ده‌بەنگ، بی‌ئاوز، گیل‌وگه‌وج: خل، بی‌غیرت، نفهم و نادان

ده‌دۆرتین: می‌بازیم، خواهیم باخت

ده‌عبا: جانور

### پیتی ر

راقه کردن: تفسیر و تشریح

رامووسان: بوسیدن

راو: شکار

رم: نیزه

رمبه: فرو ریختن هر چیز، فرو ریختن بهمن یا آوارخانه

رمی بالدار: شراره‌ی پرله‌پ آبش که گویی بال درآورده است

ره‌شه‌با: باد دبور، بادی که از مغرب می‌وزد

رووته‌ن: صحرا، جای لم‌یزرع

ره‌وه‌ز: صخره، سنگ‌های چین بر چین کمر کوه

### پیتی ز



زار: دهان، زبان

زپ: غیر اصیل، مثل: زردایک = نامادری، زرباوک = ناپدري

زریان: باد تندی که از جانب جنوب می‌وزد

زریکاندن: فریاد کشیدن

زنار: صخره‌ی عظیم، کوه سنگی

زنج: کوخ، آلاچیق از نی ساخته شده

زهرده‌واله: زنبور

زهندول، ره‌هول: شکاف بزرگ، دره‌ی تنگ

زه‌نگو لیدان: رکاب زدن

زه‌نگین، زه‌نگون، ده‌وله‌مه‌ند: ثروتمند، دارا

زیروو: زالو

### پیتی ژ

ژوان: میعاد، به هم رسیدن دو نفر در جای تعیین شده

ژیله‌مو، ورده‌ئاگری ناو خو‌له‌میش: اخگر زیر خاکستر

### پیتی س

سرته، پچ پچ: نجوا کردن، پچ پچ کردن

سمیل بابر: سبیل کلفت

سندم: زنجیر و پابندی که بر پای اسیران نهند

سواله‌ت: سفال

سه‌ر کونه‌که‌ران: سرزنش کنندگان

سیسارک: کرکس

شالاو و لیشاو: هجوم

شه‌قژن: به هم خوردن بال پرنده

شیرپه‌نجه: سرطان

شیر و زری: شمشیر و زره  
 شین: رنگ سبز و آبی، شیون  
 شی: ظلمات، تاریکی، رنگ کهر

### پیتی ق

قاز و قورینگ: پرندگان مهاجر  
 قاشو، گوچان: چوگان، عصا  
 قامچی: تازیانه  
 قامک، تل: انگشت  
 قر کردن، تهر و تونا: نابود کردن  
 قهشه: کشیش  
 قهل و دال: لاشخور و کلاغ

### پیتی ک

کز: فصل، موقعیت  
 کرپار: خریدار  
 کرپوه: کولاک  
 کوان: قرحه، دمل  
 کوټ و نیر: گنده و یوغ اسارت  
 کوټم: گونه، لپ، عارض  
 کهزی و بسک: زلف و گیسو  
 کوټیله: اسیر  
 که لکه له: تمنای درون، خواست درون، وسوسه

### پیتی گ

گر: شعله، شرار آتش  
 گرکان: آتشفشان

گلکو: مزار، گور، قبر

گوپکه: غنچه‌ی درخت، تزه‌ی درخت

گوش کردن: اولین شیر بعد از زایمان، آغوز به نوزاد دادن

گه‌را خستن: تخم‌گذاری حشرات، جهت تکثیر سریع

گه‌نج، جه‌حیل: جوان، برنا

### پیتی واو

وه‌نه‌وشه: بنفشه

### پیتی ه

هؤبه: سیاه‌چادر کولی‌ها، چادر

هؤنراوه، هه‌لبه‌ست: سروده، شعر

هوندور: درون تاریکی

هه‌سپی خورت: اسب نیرومند و قوی هیکل

هه‌لپه کردن: شتافتن، شتاییدن

هه‌قال: دوست و همراه

هه‌لو: عقاب سیاه

هه‌وار‌گه: بیلاق

هه‌وال: خبر

هه‌نیه: پیشانی، رخساره، چهره

هه‌وینگ: نیزار

هیرو: گل ختمی

قیمت : ۲۵۰۰۰ ریال